Commencement du regne
de Nakoncha
de celui de Chaoleum 2ond

Volume de 57 Feuillets
Les Feuillets 11. 31-33 sont blancs
16 Septembre 1874.

1. 1 Origine
Commencements de nodenha

1v.

Ce volume contient
1. Origine et commencement de Nadershah
2. Un fragment du Règne de l'Empereur Alamguir II
3. Un fragment du Règne de l'Empereur Chah-Alam II par Mohammed Afrasiab.

چون بابا علی بیک مرد همه اعیان ابیورد اتفاق کرده جمع آمدند که
رئیس شهر باید کرد با وجود اولاد بابا علی بیک نادرعلی بیک را که
داماد وی بود و آثار رشد از ناصیه او پیدا بود برداشته بر مسند حکومت
نشانند ملک محمود حاکم مشهد از اصفهان این خبر حکم فرمود که همه کس
ابیورد جمع شده پیش من بیایند هر کرا قابل ریاست خواهم دانست
حکومت آنجا مسلم خواهم داشت از آنجا که او سردار آنجا با خود خرخشه
ریاست داشتند حسن علی خان بیک و قلیچ خان بیک به جمعیت
بیست هزار و نادرعلی بیک بجمعیت دوازده سوار بمشهد ملک
محمود آمده ملاقات نمودند ملک محمود بقلیچ بیک وغیره فرمود که شمارا
رخصت خانه خود کردم و فردا نادرعلی را خواهم کشت وقت شب
این را خبردار بنادر رسانید که صبح ترا خواهد کشت نادرعلی بجمعیت
دوازده سوار از آنجا گریخته راه ابیورد پیش گرفت در اثنای
بقلیچ بیک ملاقی شد و الغمه را در غار یافت چون الغمه صلح .

بسم الله الرحمن الرحیم

باب علی خان که حاکم ابیورد که تابع مشهد است وطن مالوفه خود بود
ذاتش افشار قومی است از قرقلی و نادر علی بیگ مردم دره گز
که قصبه ایست از توابع خراسان ذاتش افشار ایلی عرخلی و شاه سلطان
حسین در اصفهان پادشاهی میکرد و گرگین خان گرجی از طرفش
صوبه داری قندهار داشت افغان های قندهار جمع شده اورا کشتند
و اتفاق نموده بر اصفهان آمده سلطان حسین را نیز کشتند و اصفهان را
در ضبط تصرف در آوردند و محمد علیخان حیله اش و شاه طهماسب
پسرش را از اصفهان گریخته بمازندران آمد اندلی آمده هرات را گرفت
ملک محمود که از اولاد کیانی آمده مشهد را تسخیر کرد و باب علی بیگ
دختری داشت او را بزوج نادر علی بیگ که باو دل داده بود در آورد

3

که در آنجا رفته متوطن شدند و جمعیت یکهزار سوار و پانزده صد پیاده فراهم
آورده برای محاربه ملک محمود از ابیورد کوچ نموده در مشهد رسیده
با ملک محمود جنگیده هزیمت خورده باز در ابیورد آمده در آنجا خبر رسید
که شاه طهماسب از اصفهان گریخته بمازندران آمده نادر قلی بیگ
او را پیغام داد که با شما متوجه این سمت شوید که ما و شما یکجا شده که باتفاق
با ملک محمود جنگ نمایم و او از استماع این خبر زود ترکوچیده متوجه
کلات شده بنادر قلی بیگ ملاقی شد و از آنجا بابیورد آورده جمعیت
بهم رسانده باز بسر ملک محمود آمده و در خوجرد که از مشهد دو کروهست
آمده دیره نمود و ملک محمود از شهر بر آمده صف قتال آراست
و بعد زد و خورد بسیار هزیمت خورده باز بقلعه در آمد و قلعه بند گردید و
پیر محمد بیگ که اوزباشی فوج ملک محمود بود و علی خان که از همراهیانش
ده باشی بود و اوزباشی جماعه دار صد کس را می نامند هر دو با خود
اتفاق کرده بنادر قلی بیگ نوشتند که اگر بار ارباب سفر رسانند قلعه را

مشغول نماز بودند همه را بکشتند و خود بفتح و فیروزی داخل ابی ورد
گردیده از ملک محمود بغی ورزیده و فتح بیگ را که قلعه بودند و مشغول عاملی
و پسران انها در انجا استقامت داشتند انهارا پیغام داد که پدر
و اهل شمارا کشته آمده ام شمارا این آبروی خود درکار باشد بیایند که
زمین پابینها میگذارم والا نه خواهم گشت مردم انجا متفق اللفظ والمعنی
جواب صاف دادند که زنهار اطاعت نخواهم کرد نادر قلی بیک بهم رسانیده
بر سر انها آمده تاراج نمود همه کس را بکشت و سوای یک نفر از کس
احدی را نگذاشت و از بلده کلات طهماسب وکیل جلایر را طلبیداشت
و او بجمعیت پانصد پیاده آمده ملاقی شد و در بلده مرو دو قوم بودند
عجز و بل تاتار و با خود نزاع ریاست داشتند عجز نادر قلی را بکومک
خود طلبداشت نادر قلی عجز را باتفاق عجز تاتار را بکشت و ریاست را
حواله عجز نمود پانصد سوار از قوم شان همراه گرفت و معه زن و فرزند
و دابی در و بر و بند و در ابی ورد آمده ده ده سوار را بهر قریه فرستاد

کوه را لحافی

سوار گردیده در بلده عجان که از توابع خراسان است داخل گردیدند نادرقلی
نیز بطرف ملک کردستان متعاقب او کوچ نموده در عجان
آمده مردم کردستان اتفاق نموده رفاقت شاه طهماسب نموده بجنگ
نادرقلی برآمدند مردم روسیاه در میان آمده مصالحه نمودند و قسم در میان
آمده سلطنت بر شاه طهماسب مسلم داشتند و نادرقلی را طهماسب
قلی خان خطاب نمودند یعنی غلام شاه طهماسب بعد از این واقعه پیش
شاه طهماسب آمده عرض نمود که من غلام شاهم و سلطان بیگ کردستانی
که اوس کلان دارد امید دارم که دختر خویش بازدواج من درآید
تا فخر من گردد شاه مذکور بیگ را اشارت فرمود و او نیز ابا نکرده دختر
خود را بتزویج نادرقلی بیگ درآورده بسیار مال و امتعه باو عنایت
کرد من بعد در خدمت بادشاه عرض کرد که سه چهار روز بدربار نخواهم آمد
داوری لباده پوشیده بخانه خسر خود درآمد روشن را آنجا که بجای
خسر او نشسته بودند طهماسب قلی خان را که اشاره نشستن کردند

که باختیار یار است دروازه وای بنام نادرقلی شرط مذکور را تسلیم داشت
وانها وقت شب دروازه قلعه را مفتوح ساختند نادرقلی بیگ بجمعیت
خود و شاه طهماسب اندرون آمده شهر را گرفت و ملک محمود تاب
مقاومت نیافته ملاقات نمود و نادرقلی بیگ او را محبوس ساخته
بعد از سه روز بکشتند فتیح قجر که از روسای لشکر شاه طهماسب
بود جمعیت خوب داشت و فوجش جدا بود و فریب و بره نادرقلی
و بره واشت روزی از خانه شاه طهماسب بر آمده چند یساول را حکم
کرد که حکم پادشاه است که فتیح قجر را بیارند و خود متعاقب سوار شده
بخانه اش رسیده هر دو دست او را بست و از خیمه بر آورده
سرش بریده پیش شاه طهماسب آورده و گفت که این نمک حرام
بود این را کشتم شاه در جواب گفت که خوب کردید این نمک حرام را
بکشتید و بفوجش حکم کرد که هر کس اطاعت من قبول کند بهتر است
والا نه همه را تاراج خواهم کرد نصف شب شاه طهماسب با دو صد کس

از اردوی

متوجه هرات گردید و بقوم ابدالی محاربهٔ عظیم واقع شده ابدالی را شکست
داده بعد محاربه صلح نموده باز بمشهد مراجعت کرده و چندی استقامت
نموده افواج را رخصت کرده متوجه اصفهان گردید در راه با افغانان که رئیس
آنها محمود بود حرب رو داده و در هر سه جا افغانان شکست خوردند و آنچه
که در غنیمت جمع آمده بود یکجا کرده آتش داده و در اصفهان داخل شد از آنجا
که افغانان بیرون از اصفهان گریخته بودند از اصفهان کوچ نموده
تعاقب افغانان نمود چند منزل تعاقب نموده باز باصفهان آمد و سبب
آنجا محمود در روی که شهر همدان را که مفتوح کرده بودند و پادشاه را در اصفهان
گذاشته متوجه تبریز گردیده حرب نموده رومی از تبریز برآوردند و شاه
طهماسب بی از اصلاح طهماسب قلی خان از اصفهان کوچ نموده در همدان
آمده با فوج رومی جنگ کرده هزیمت خورده باز باصفهان آمد و طهماسب
قلیخان بعد استماع این خبر از تبریز باصفهان آمده شاه طهماسب را نظر
بند نموده بر سر شهر گماده زبان نشانده و یک تخت روان دو در سپ

او در جواب گفت که چه گونه بنشینم اگر خسر من اشاره نشستن فرماید
بنشینم خسرش نیز حکم نشستن کرد و در جوابش گفت که چگونه بنشینم
که پادشاه بخانه شما آمده است و من غلام پادشاهم و افغانان همه ملک را
متصرف شده اند افسوس شما که سی و شش هزار خانه است از هر خانه
یک سوار اگر بگیرند و همراه من کنند که دوازده سوار خواهد شد قسمی
که غلام پادشاه هم غلام شما هم هستم افغانان را از هرات و اصفهان
بدر کرده اسم شما و پادشاه و شما را اعلا خواهم کرد خسرش از استماع
این قصه بسیار راضی و خشنود گردیده برخاست و او را در کنار گرفت
متوجه دولتخانه پادشاهی شد و پیش پادشاه رفته عرض نمود که
این غلام پادشاه است این را بحضرت سپرده ام دوازده هزار
با اسپ و یراق همراهش کرده باخراج افغانان تعین کرده ام
پادشاه بسیار خشنود شد و بعد گرفتن دوازده هزار سوار پادشاه را
گرفته متوجه مشهد شد و در آنجا رفته جمعیت آنجا را نیز همراه گرفته

معظم را آن دید

باراده استقبال او از بغداد کوچ نموده در فارس آمده بلوچ را شکست
مردم ششتر که رفاقتش نموده بودند بعد فتح بلوچ در ششتر آمده انها را
غارت کرده اکثری را کشت و از انجا متوجه شیراز شد و بعد بندوبست
شیراز و فارس در اصفهان آمد و در انجا چندی اقامت نموده سرانجام
حرب درست کرده و در همه ایران حکم رفت که از هر خانه یک توبره از
پشم گوسفند پر کرده بیارند بعد آن توبره‌ها را درست کرده همراه
خود گرفته متوجه شروان شد و آنجا را مفتوح ساخته متوجه گنجه گردید
قلعه گنجه که استواری داشت و رومی اندرون قلعه داری میکردند
از محاصره نمودن سودی نبخشید ناچار حکم کرد که توبره‌ها را مملو از خاک
نموده یک کوهی عظیم برپا کنند این نحو شد نیامد رومی در دفع آن
تدبیر بکار بردند ناچار آبی که از کوه می آمد گذاشته اطراف قلعه روان
کرد روی آب را بند بسته خارج کرد که از خندق بدر رفت بجای
چنین را جمعیت کشته در انجا گذاشت خود متوجه بقارص شد و چون بقارص

همراه داده بمشهد مقدس فرستاد خود متوجه همدان کرده بد روی از همدان
گریخته متوجه بغداد گردید طهماسپ قلیخان تعاقب او نمود و ببغداد رفت
و بغداد را محاصره نمود و صوبه دار آنجا که احمد پادشاه بود جواب سوال صلح در
میان داشت درین اثنا طوپال پادشاه بجمعیت دو لکه سوار و پیاده بکومک
احمد پادشاه آمد و با طهماسپ قلیخان محاربه واقع شد طهماسپ قلیخان از فوج
روم شکست خورده بهمدان آمد و فوجش بسیار غارت کرده بد چهل روز در آنجا
مقام نمود و شخصی را که تلف مال و اسپ و دیگر شده بود مضاعف عنایت
کرد و حکم فرمود که در چهل روز اسباب خود درست نمایند که باز بر سر طوپال
پادشاه خواهم رفت و بعد چهل روز باراده جنگ طوپال پادشاه متوجه
بغداد گردید و طوپال مذکور که بجمعیت دو لکه سوار پیاده و بره داشت از شنودن
احوالش در یافته دیگر اطراف را گذاشته رو برو توپال آمده جنگ نموده
او را بکشت و هزیمت در لشکر او افتاد و غنایم بسیار بدست آمد و قریب
یکماه در آنجا مقام نمود درین اثنا محمد خان بلوچ در ملک فارس تعاقب نمود

باراده

کمان را اللهکان فتح از ما است و جنگ عظیم واقع شد و فتح و فیروزی نصیب
طهماسب قلیخان گردید و در آنجا دیره واقع شد امیر ارسیدن و غنیمه خان
و محمد رضا خان را متعاقب عبدالله پاشا روانه نمود و یکی بغل از روم
ز و سر عبدالله پاشا را بریده پیش طهماسب قلیخان آورد و او را با انعام سر
فراز نمود و خود در ایروان آمده دو ماه در ایروان مقام نمود حکم کرد
که بفاصله دو دو کروه دیره نمایند و در هفته یکبار باز باب تجدید نمایند
بعد دو ماه باز متوجه قرص شد قلعه دار گنجه قلعه را حواله کرد که با روم
خود روانه روم نمود و بقرص آمده مفتوح ساخت و باز بغداد غارت
نمود و متوجه گرجستان گردیده داخل طفلیس شهر گرجستان شد و ۳ هزار
غلام از آنجا گرفته از غازیش عبور نمود و متوجه داغستان گردید بنگاه را
در حوله مغان فرستاد و داغستان را فتح نمود در حوله مغان آمده سرداران
ایران را طلبیده در حوله مغان حاضر ساخت تقی خان شیرازی از آنجا
شیراز هزار شتر بار برنج و خرما و دو صد شتر شراب شیراز بطریق تحایف

و دوم جنگ با عبدالله پادشاه که از روم آمده بود واقع شد چون روز
قلیل مانده بود دو گهری روز باقی مانده داخل دیره خود شدند عبدالله
پادشاه داخل قرص شد علی الصباح در آنجا مقام واقع شد و دادا الجار له
لذا الله بایروان آمد روشن کلیشیا که معبد نصاری است از آنجا خطه کرده
در پرانه دیره نمود اسباب داشتند را از ماله اروان عبور کرانده
بد تکبر و رسانده عبدالله پادشاه که از قرص تعاقب نموده بود آمده در
روشن کلیشیا دیره نمود و شصد سوار قزلباش از طرف نادر قلی و قریب
دو هزار از عبدالله پادشاه بر آمده با ایشان جنگ واقع شد عبدالله
پادشاه جمعیت ده لکه سوار پیاده همراه داشت و طهماسپ قلیخان
هژده هزار سوار جمعیت داشت فردای آن عبدالله پادشاه منادی
کرد که کسی که از فوج عجم در جنگ برده شود جز والله قید کرده عجمیان بیا
بیاز کرده خود ندکابر روند روم فرستاده خواهد شد و خیمه خود را بربنده
مستعد جنگ شد طهماسپ قلی از بر آوردن خیمه تغافل جسته گفت
که این الحکم

مراوی آمده و سرچشمه انجا گرفته الی مراوی را کشته خود بر اصفهان نهاد
و در انجا یک ماه مقام نمود متوجه قندهار شد و مدت هژده ماه در قندهار
جنگ واقع شد بعد محاصره تمام فتح قندهار نمود متوجه غزنین و کابل
شد و آن هر دو شهر را معه حصار مفتوح ساخته متوجه هند شد و رضا قلی
مرزا از جمله پادشاه رخصت ایران نمود و امام وردی سلطان را صوبه
دار کابل نمود خود متوجه پشاور گردید و ناصر خان صوبه دار کابل که سد راه
شده بود در نواحی خیبر دستگیر شد غره رمضان خیبر از دره غستان رسید
که ابراهیم خان که برادر پادشاه برادر داغستان کشته شد همو وقت کوچ
جانب لاهور نمود چون در نواحی لاهور رسید ذکریا خان ناظم
مقاومت در خود نیافته ملازمت حاصل نمود و میرحسن خان کوکه را
که مهیم باشی بود بقلعه داری لاهور گذاشته خود متوجه کرنال گردید نواب
سعادت خان و نواب خاندوران از طرف محمد شاه بادشاه برای
جنگ پیش آمدند نواب خاندوران کشته شد و سعادت خان دستگیر گردید

آورده نظر گذرانید و مجلس از ایرانیان جمع نموده پیش هر کس شراب
حاضر ساخت و روبروی خود آب انار نگاه داشته باشامیدن مشغول
شدند و بلدباشی را طلبیده پرسید که کسی پادشاه مقرر باید کرد و در
جواب گفت که پادشاه باید که از خاندان سلاطین باشد و او را حکم
کشتن فرموده دیگر روز که همه کس با خود میگفتند که هر که شمشیر زند سکه بنامش
خوانند مجلس حاضر ساخته پرسید که کسی پادشاه باید کرد و همه کس
متفق اللفظ والمعنی گفتند که جز تو کسی پادشاهی را سزاوار نیست
بمتابعت تو حاضریم که از دست بلدباشی ما را رهانیدی چون همه قبول
کردند حکم بنواختن نوبت فرموده باسم پادشاهی بنماز گردیده متوجه
اردول شد و در راه روز عید الضحی مقام واقع شد ایلچی که در هند آمده
بود که دیده در آن منزل آمد فیل و غیره اجناس مرسوله هند را بنظر
گذرانید بجای فیل را به تحایف دیگر به پادشاه فرنگ فرستاد و خود
داخل اردول شد و از آنجا بغریمت آمد چند روز مقام نمود و در الهی

هدیات

مراوی اثنا

روز دوم داخل شدن دهلی بسبب مفسده بعضی عوام که خبر مردن نادرشاه
گرم کردند نادرشاه در مسجد روشن الدوله آمده حکم قتل فرمودند یکپاس
قتل عام نمود و در وقت قتل عام نواب نظام الملک و نواب قمرالدین خان
و نواب سعادت خان را در مسجد مذکور طلبید انها بعرض رسانیدند
که این همه مفسده هندست که ناحق اشتهار کردند حکم شود که معاف
دارند بموجب عرض انها امان رسید کسی که تیغ بر سر داشت در بام
و نواب شمشیر جنگ را وکیل صلاح یک چند اول روانه لکهنو کرد که
خزانه سعادت خان را از لکهنو بیارد و نواب نظام الملک با سعادت خان
مشورت کردند که ابروی ما و شما بنظر نمی آید حالا و بکر فکری نیست
مگر زهر بنوشیم چاره جز این بنظر نمی آید آن بر باوری اتفاق نموده هر دو
رخش دولت خانه مراجعت نمودند نظام الملک که خداع بسیار
بود پیاله شربت طلبیده بحضور مهمان نواب سعادت خان نوشیده
بر بستر راحت غنود چون مهمان خبر رسانید که نواب نظام الملک

و مرا محمد شاه ملاقی شد و احوال انجا واضح است زانیش بار سلطنت

هند را بمحمد شاه مسلم داشت و غارت و قتل بغایت نمود مبلغ خطیر

و تخت طاوس را که شاه جهان تعمیر نموده بود همراه گرفته متوجه ایران شد

واقع سنه ۱۱۵۲ هجری مراجعت از هند نمود و چون بعد از خرابه بسیار و کشته

شدن نواب خاندوران صلح قرار یافت همه اعیان هند قصد مصالحه

نمود محمد شاه برای ملاقات نادر شاه در دیره کرنال رفت او نصر الله

میرزا برای استقبال محمد شاه بادشاه فرستاد و نصر الله میرزا عقب

تخت روان محمد شاه جلو نموده آورد و چون با یکدیگر ملاقی شدند خلوت

نمود حکم اخراج همه کس نمودند و آن هر دو بادشاه در خیمه خود خلوت کردند

و همه کلام شدند خان مان نادر شاه که در عقب خیمه مانده بود گرفتار

اجل گردیده بیرون رفت بعد رخصت شدن محمد شاه بدیره خود نادر شاه

خان مان را کشت و کیل جلادرا با چندی سرداران روانه دهلی

نمود و خود متعاقب همراه محمد شاه کوچ نموده داخل دهلی شد و بعد ده

روز داخل شدن

10

10

Les 2 amis d'alexaquer 2v.

بپیاله زهر چشیده رحلت نمود نواب سعادت خان غافل ازین که فلک
در چه دوارست و چه بازی خواهد انگیخت الماس سوده را نخورده جان
بقابض ارواح سپرد و نواب نظام الملک از استماع این خبر از
بستر راحت بیدار گردیده کوس راحت افراخت و نادر شاه با چهل
روز در دهلی مقام نمود و خضر محمد شاه را برای پسر خود نصر الله میرزا گرفت
و خزانه بیشمار که تفصیلش از احاطه بعد او خارج است چنانچه شش هزار
از اشرفی و روپیه و سه هزار بغل و هشتاد و پنج فیل بار از آلات نقره
و زر از اسباب تخت مرصع و پنجاه بغل از جواهر خانه و زیور همراه برد
و فوج خود را طلب یک ساله و روجه طلب و یک ساله روجه انعام داده
رخصت شده متوجه لاهور گردیده بر بهت رفته و در پل بست احدی قایم نماند
ناچار بر کشتی ها سوار شده عبور نموده به پشاور رفت و از انجا کوچیده :
بکابل رفت تمام شد

کتبه سید حیدر علی حسینی الواسطی ساکن سادات برکه بهری سرکار جونپور

13

وفرماند هیچ بر سر بختیاری گذارد و زمام اختیار جهان بکف

اقتدار جهانداری سپارد که ملک و ملت در سایهٔ حراستش

از آفت و خلل و نقصان ایمن و سپاه و رعیت در پناه

سیاستش از آسیب ظلم و طغیان مطمئن باشند شاهد

صدق این بیان صورت احوال میمنت طراز گیتی خدیو عالم

گیر ثانی است که از روز نخست کلک تقدیر نسخهٔ این صفات

حمیده و فهرست این خصال پسندیده در دفتر خلقت بنام نامی

آنحضرت نوشته و دست قضا طینت آینش با این اخلاق

کامله و ملکات فاضله سرشته بود چنانچه باهتمام کلی و مساعی

موفور وزیر باتدبیر سپه سالار یعنی عماد الملک آصف جاه

تجربه کار قریب نصف النهار بتاریخ دهم شعبان المعظم

روز یکشنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و شش هجری که

موافق ارباب تنجیم قمر در عقرب بود از مکانی که جمله سلاطین

طبقهٔ تیموریه در آنجا محبوس اند برون آورده شهنشاه کامگار

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

بارونق گشتن تخت سلطنت هندوستان بوجود

باسود ابوالعدل عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی بن معز الدین
جهاندارشاه عالم بهادرشاه وانجلا پذیرفتن امور سلطنت ونظام
ومندفع شدن ابواب شداید وآلام برروی خواص وعوام بتقدیر
ملک علام بردقایق فهمان اشارت غیبی وحقایق شناسان
رموز آسمانی که بدایع نکات واسرار زبان رمز وایما توانند
فهمید مستور نیست که چون حکمت کامله حضرت آفریدگار و
دانای نهان وآشکار بجر قدرتی که حال روزگار باختلال گراید
ومزاج زمانه از منهج اعتدال انحراف یابد بآفر خلافت

14

آسمان سایه از فر جلوس فرمان روای انام مانند فلک بکام
حق دیدند طبق طبق زر و سیم مانند اوراق شکوفه که نسیم در صحن
چمن بر تاج هفت برگ گل افشاند بر تارک و دیهیم آن
زیبنده سلطنت هفت اقلیم افشانده شد و دامن دامن در
و گوهر چون جواهر شب افروز انجم و اختر که گردون نثار بدر
منیر کند بر فرق فرقدان سای خدایگان سپهر سریر ریخته امد
بتاریخ یازدهم شعبان روز دوشنبه که دوم جلوس است سیم
و زر مسکوک بطغرای غرای ابو العدل عزیز الدین محمد عالمگیر بادشاه
غازی مزین و صحیح گردید و فرمان شد که دبیران سخن پرداز عطارد
نشان مناشیر جلالت عنوان مشتمل بر مژده این جلوس میمنت
طراز بسرداران و سپه کشان اطراف و امراء و حکام صوبجات
نگاشته مصحوب مسرعان مجسته پی باکناف و حدود ممالک
محروسه فرستند و بشارت امن و امان و نوید معدلت و احسان
بجهانیان رسانند القصه وقت انقضای دربار خدیو کشور کشا

با بخت بیدار و دل هشیار قرین فر ایزدی و تایید الهی بر
تخت سلطنت و شهنشاهی و سریر فرماندهی و گیتی پناهی
جلوس اجلال میمنت مانوس پایه افزای ملک هفت اقلیم و سرفرازی
بخش دیهیم گردیدند **نظم** بر آمد بر اورنگ شاهنشهی ٭ شرف
دادش از فر ظل اللهی ٭ شهنشاه شد زینت افزای تخت ٭
وطن کرد اقبال در پای تخت ٭ چو از پای او تخت افسر گرفت
بر افلاک خود سر برابر گرفت صدای نقارهٔ شادیانه و نوای
کوس طرب بنوازش گوش ساکنان سپهر از چپ و راست
برخواست و آهنگ زمزمهٔ تهنیت و کلبانگ ترانه دعا از حصار
آن بهشتی انجمن هزاران سنت براجازت بلند امرای رفیع
القدر نامدار و دیوانیان اخلاص منش عقیدت شعار به تسلیمات
تهنیت تبارک آرای سعادت گشته درخور رتبه و منزلت
دران خجسته محفل دولت بر اطراف سریر گردون مسیر
گیتی حذیو عالم گیر ثانی صف کشیدند و اورنگ والا پایه

الخاقان

نوشته در ینباب مبالغه از حد نموده‌اند و او بر وفق نقل مشهور که
حفه کرده سالها در مان نیست ضرورة قبول این امر خطیر نموده برآوردن
پادشاه‌زاده‌های والاقدر پروانگی داد روز پنجشنبه چهاردهم ماه
مذکور جمیع شاه‌زاده‌های کامگار نامدار را که جمله نه کس بودند
از انجا براورده بملازمت اشرف رسانیدند و بهر یک خلعت و شمشیر
عطا شده بالجمله آن مجلس دلکشا و محفل سراسر سعادت پیرا در کمال
رنگینی و دلفریبی و زیب و زینت و شکوه و عظمت و بهجت
و سرور و شادکامی و حضور بسر رسید و در وقت انقضای
دربار حضرت ظل سبحانی همه شاهزاده‌های بلند اقبال درون محل
تشریف برده خاصه تناول فرمودند و همدران روز خواجه بدرالدین
خواجه موسی سلاکه این خواجه موسی داماد معزالدین جهاندار پادشاه
بود به نسبت همشیره‌زادگی خود بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار
سرافراز فرموده حکم کردند که دو هزار سوار و دو هزار پیاده جدید با خود
نگاه دارد اگرچه این خواجه بدرالدین از بطن صبیه جهاندار شاه بود

مصحوب سیف الدین محمد خان برادر عاقبت محمود خان بوزیر
الممالک پیغام فرستادند که چون سلطنت مآب یمن سعی آن فرزند
دلبند بوقوع انجامیده قدر و منزلت آن نور چشم از خانه زادان
بر آورده داخل فرزندان نموده‌ایم باید که قدر این عطیه ظل اللهی و عواطف
نمایان و عنایات شایان پادشاهی از مغتنمات دانسته سرگرم
فرمان برداری و غمگساری باشد چون ما را با فرزندان کمال تعلق
خاطر است و انفکاک ایشان دشواری شمریم لهذا باید که صبحی
جمیع پادشاهزاده‌ها را از مکانی که در انجا میباشند بر آورده
بملازمت ما فایز گردانند و سیف الدین محمد خان در وقت
فرصت این حسب الحکم بوزیر الممالک رسانید او از استماع این سخن
در ورطهٔ تحیر فرو رفته هیچ جواب لا و نعم نداد و آخر آن روز خدیو
کشور کشا سیف الدین محمد خان را برای استفسار جواب بحضور
پر نور طلب فرمودند و خان مذکور انچه مدعا بود بلطایف الحیل در گذرانید
لهذا پادشاه آسمان جاه وقت شب بدستخط خاص شقه بوزیر الممالک

وزیر

که پدر [illegible] این استاد من بود و تعداد حقوق او از حد حصر متجاوز است
چون حق تعالی ما را از کمال افضال خویش بمنتهای مطالب رسانید لازم کرم
مقاصد و مطالب تو ابعان خود را که از دیر باز در آرزوی این روز
ایام بسر میبردند باحسن وجوه بر آورده بگوناگون الطاف نوازش
فرمائیم وزیر الممالک که ابا عن جد از دستور دان و فدوی و خانه زاد راسخ
الاعتقاد است معروض داشت که آنچه در خاطر مبارک برسد عین
صواب است و همدر آنروز غلام علیخان بمنصب پنجهزاری
شش هزار سوار سرافراز شده بخطاب اعتبار الدوله بلند پایه گردید حرف
و حکم شد که هزار سوار و هزار پیاده جدید نگاه دارد این غلام علیخان
مردی قلیل البضاعة در فرقهٔ احدیان بادشاهی داخل بود و اسب
کرکینی داشت ظاهرا کسی از جملهٔ نسوان اینمرد درون محل سلاطین
آمد و رفت داشت و بحضور پرنور جناب شاهی هم بار یافته بود
از انجا که رسم و آئین بادشاهان اولوالعزم است که خیال سلطنت
و جهانبانی در جمیع حالات و اوقات در دل متمکن داشته

نشده بلکه ازین دیگر خواجه موسی بوجود آمده لیکن پیش از
بادشاه شدن خدیو کشورکشا در تمشیت امور سلطنت مساعی جمیله
بکار برده و با عاقبت محمود که مدار المهام وزیر الممالک بود و تخت
نشین ساختن بادشاهی برای ازین امر مفوض و متعلق گشته راه
آمد و شد پیدا کرده سر رشته اتحاد باستحکام رسانیده بود و اورا
به تحریص و ترغیب تمام بران آورده که هرگاه احمد شاه بادشاه را
خلع نماید تخت سلطنت هندوستان از ذات مبارک حضرت
عزیز الدین محمد عالمگیر زیب و زینت دهد و درین ماده بکرات
و مرات نوشته و خوانده با خدیو کشورکشا خواجه بدر الدین درمیان آمده
بنابرین هنگامی که حضرت بر تخت مبارک جلوس نمودند حقوق فراوان
خواجه مذکور بیاد آورده بسبب استناد رشته همشیره زادگی
بدان پایهٔ والا رسانیده بخطاب بدر الدوله سرافراز فرمودند
روز شنبه شانزدهم ماه مذکور غلام علی خان را که یکی از دولتخواهان
جناب بادشاهی بود از خانه طلبداشته با وزیر الممالک فرمودند

عورت سلاکه از جملهٔ قرابت خان بود بپیام برساخته همیشه
نامه و پیغام بوی میرسانیدند و دل او سلا بحرفهای خوش وخرم
خوشدل میساختند و بعضی روایت میکنند که خان
بخواندن اوراد اسماء الله بی ریاضت شاقه میکشید و ترک
حیوانات نموده سوای نان جواری خشک چیزی دیگر نمیخورد
وازین سبب مکرر بیماریهای صعب دشوار کشیده و این همه
اخبار مفصلاً بحضور پرنور میرسید و به یقین پیوسته بود
که غلام علیخان برای حصول سلطنت ما اینچنین محنت های
عظیم میکشد بنابرین چنین سایهٔ عاطفت بر عالمیان افگندند
وحصول این دولت بزرگ نتیجهٔ کوشش های فراوان و ریاضات
بی پایان او تصور نموده شفقت دلی در حق او مبذول میداشتند
وباین پایه امرائی رسانیدند القصه چین بدر الاوله واعتبار الدوله
بمراتب بلند رسیده از جملهٔ امرای عظام گشتند بموجب
حکم والا شروع در نگاهداشت جدید نموده سوار و پیاده بسیار

مترصد لطیفهٔ غیبی میباشند بنابرین خدیو کشورکشا بجوسته
جویای شخصی فدوی الهمراز با اخلاص می بودند تا باتصواب او
مطالب عظمی خود را بدرویشان صاحب کمال رجوع نموده باستمداد
دعای بزرگان گوهر مراد بدست طلب آرند اتفاقا روزی
بحسب تقدیر آن عورت مافی الضمیر خدیو کشورکشا دریافت
نموده این راز با غلام علیخان بتفصیل باز گفت خان اسمعیل رسا
ذریعهٔ طالعمندی خود تصور نموده بزبانی همان عورت پیغام داد
که این بندهٔ کمترین از مدتی در آرزوی آنست که تخت سلطنت
بذات مبارک حضرت زیب و زینت یابد و درین باب
با اکثر از درویشان و خداپرستان ملاقات نموده استمداد
همت از ایشان میخواهم و اکثری این غلام را وعدهٔ قریب
نموده اند که زود حضرت بادشاه میشوند چون خدیو کشورکشا
آرزوی این امر زیاده از زیاده بود از استماع این حرفهای دلپسند
که ملایم طبع اقدس بود بسیار خورسند و مسرور گشته آن

عورت را

رفت واو در نیم تنه بکفت و شنید عورات کلان سال که همه
بزرگانش بودند رضا بملاقات داده از راه تعظیم برخاسته باد
تمام سلام کرده و ایشان سر او را بسینه رسانده پیشانی او را
بوسه دادند و یکان ساعتی در خلوت نشسته هیچ سخنی از شکوه
و شکایت و محبت و یگانگت در میان نیامد و بعد از ان خان
خانان برخاسته بخانهٔ خود آمد و برین ملاقاتها هیچ فایده مترتب
نگشته غبار ملال شست و شو نیافت و زنگ کدورت
از آئینه سینه زدوده نگشت و از انوقت خان خانان
در محافظت و محارست خویش کوشیده مردم ملازم خود را
که قریب ده هزار سوار و پیاده از مردم قدیم نوکر خانگی داشت
و اکثر مردم مغل خوش اسپه بایراق خوب مرفع الاحوال بودند
بپیش خود حاضر میداشت و دران باب تاکید تمام مینمود و
مورچه برکرده و اطراف حویلی خود بطریق اخفا نصب
کرده بود از آمد و رفت دربار و ملاقات وزیر تقاعد ورزیده

امید روزگار بدربار ایشان رجوع نموده و بتجمل تمام در

دربار آمد و رفت میکردند روز یکشنبه خان خانان برای ملاقات

نواب وزیر بخانه اش رفت و چه سوا متیقن بود که چنین میان

هر دو سردار ناهموار نفاق از حد شمار افزون است انقسم بی

تکلفانه رفتن ایشان مناسب وقت نبود چنین خبر آمد آمد نواب

بنواب رسید فی الحال تغافل ورزیده همانوقت سوار شده

از دریا عبور نموده برای ملاقات راو ملهار هر بخانه او رفت

درینوقت نواب خان خانان در دیوانخانه وزیر رفته بر مسندش

نشسته بود که عاقبت محمود خان عرض کرد که ظاهرا امروز وزیر

الممالک بدولت تشریف نخواهند آورد و شب هم در آنجا استراحت

میکنند صاحب تا کجا تضییع خواهند کشید خان خانان بکمال

اندوه و الم از آنجا مراجعت نموده بخانه خویش آمد و اینحرکت

موجب گرفتگی خاطرش گردید در روز پنجشنبه دگر بار از تکالیف

یعنی عمه ها و همشیره ها و مادرش شوله پری برای ملاقات عماد الملک

بادشاه سازد لهذا خود را ازین وسوسه فارغ گردانند بنا برین
اکثری جناب شاهی را تحریص و ترغیب می نمود که در اعدام او حکم
نمایند و خدیو کشور کشا درین باب سخنان دل پذیر بر زبان مبارک
رانده تغافل می ورزیدند تا آنکه آن شقی مدبر چنین دید که جناب
شاهی هرگز بکشتن آن بیگناه رضا نمیدهند روزی وقت یک پهر
روز باقی مانده جای که آن مظلوم معه مادرش محبوس بود رفته
چند خواجه سرای عنقریب بسرت دوسه کس دیگر را درون
فرستاد تا چشم بینائی هردو پسر و مادر را جبراً و قهراً کور سازند
و آن خواجه سرای حرام نمک که از دولت احمد شاه بعیش و عشرت
می پرداختند بسان عفریت در سیرت بعنف و تعدی
تمام ولی نعمت خود را از خوابگاه کشان کشان آورده حواله آن
دوسه کس نمود و آنها او را بر زمین انداخته حضور مادرش بر سینه
نازنین او سوار شده کور ساختند و بعد ازان در حجره انداخته
مادرش نواب قدسیه را از موی کشان کشان پنهان و تیره خانه

انتظار لطیفهٔ غیبی می برد لیکن چون امداد طالع نداشت با وجود

عظم و شوکت و جمعیت فراوان و نام نشان و انتهاز فرصت

دقایق هیچ مهمی پیش برده نتوانست و هر کاری که برای

صلاح دولت خود از و بوقوع آمد موجب شکست حالت او

گردید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح می پیوندد و احمداد

ایام وقایعی که موجب ملال خورد و بزرگ گردید بوقوع انجامید

و بیان آن واقعه برین نمط است که چین عاقبت محمود

مردی فتان حیله ساز بود و همت او بلند افتاد و کارهای بزرگ

پیش نهاد خاطر داشت بنابرین نظر بر عواقب امور انداخته

همیشه ارادهٔ خاطرش بران جازم بود که وجه احمد شاه بادشاه مظلوم

از لوح هستی حک سازد و دیدهٔ مادرش که باعث خرابی سلطنت

از نور باصره عاطل گرداند تا خاطر خان خانان که بوی رغبت تمام

دارد در فکر آن شب و روز بی خور و خواب است و بالفعل فوج

بسیار همراه دارد مبادا انتهاز فرصت نموده احمد شاه را بدست آورده

احمد شاه

از غایت درد و الم مانند برق بیتاب بود القصه
آن دیو سیرتان بعد از تمام این کار بیرون برامده عاقبت
محمود را اطلاع دادند و آن شقی کافر نعمت خاطر از بن عمر فارغ
ساخته شادان و فرحان بخانهٔ خویش مراجعت نمود اکثری برانند
که آن مقهور بی استصواب و استمزاج جناب شاهی و وزیر الممالک
مرتکب این امر قبیح گشته بود لیکن بنازم بقدرت منتقم
حقیقی که آن شقی حرام نمک را فرصت نداده بزودی بپاداش
اعمال او گرفتار ساخت و در اندک ایام جمیع کافر نعمتان را بانواع
مذلت و درد و الام مبتلا ساخته هر یک را بسزا رسانید چنانچه
هر یک از ینها در فصول آینده مرقوم قلم بدایع رقم خواهد گردید و از وقایع
آنست که روز یکشنبه هفدهم ماه مذکور خدمت میر بخشی و سپه
سالاری صمصام الدوله مفوض گردید و خدمت میر آتشی از تغیر بی
الیشان وزیر الممالک بنام خود گرفته سید نیاز خان نبیره اعتماد الدوله
مرحوم را به نیابت خود سرافراز ساخت و هر یک از منتسبان دولت

میل آهنی در آتش بسان اخگر لمحه بر ورتمام در هر دو چشمش

فرو بردند گویند آن عورت سخت دل باوجود آن درد والم که

روح به تحلیل میرفت چین ابرو نکرده دل بتقدیر ایزدی

فرو بست واحمد شاه بیچاره دران حجره تاریک آه وناله بعیوق

فلک رسانده گریه های دردناک مینمود وطرفه تر انکه محبوب نامی

خواجه سرا که پروردهٔ دولت احمد شاه بود برای تفتیش احوال دران

حجره رفت آن ستم رسیده از غایت ساده گی درانحالت

او را دوستدار خود تصور نموده اند کی بینائی که در چشم مانده

بود نام او بر زبان آورده آواز داد چون طالع او برگشته بود

آن خواجه سرای کافر نعمت بیرون برامده ظاهر ساخت که

هنوز نور باصره اش کلیه زایل نگشته است آن ظالمان بیرحم

از غایت قساوت قلبی دگرباره آن مظلوم را باوجود آن

درد وناله از حجره کشیده آوردند ودو باره میل های گرم در چشمانش

کشیدند وبزاری زار اورا بخشوده کور مطلق ساختند و وی

انقلاب

و اهل محله فی الجمله افتخاری بهم رسانید و خالق وردیخان که
در این عرصه روز و شب بخانهٔ جمیع ارکان شهر آمد و رفت میکرد
و مردم سلا بانواع حسن تقریر در ترغیب و تحریص مینمود بامانه
هفتصد روپیه نیک نامی ازل و ابد اندوخت و اکثری بر آنند
که جبار قلیخان به تکلیف و تلبیس دو کس که ظفر علیخان و خالق
وردی خان باشند باینکار شریک گشته و الا استنکراه
تمام داشت و تا حال به ندامت آن روزگار بسر میبرد و طرفه تر
آنکه احدی از این خدمات بهره نیافته و تمتعی برنداشته بعذاب
فقر و فاقه و عقاب طعن و تشنیع خلایق مبتلا اند و از غایت
ندامت در عرق شور غریق و دیگر عموم ملازم بادشاهی اگرچه دریا
معامله شریک نبودند لیکن دست از حقوق نمک خوار کی کشیده
و کمر خدمتکاری و جانفشانی نه بسته رفیق شفیق ولی النعمت خود
نگشتند حال آنکه اباعن جد فدوی و خانه زاد موروثی این
خاندان عالیه گورکانیه بودند و در عهد بادشاه غفران پناه فردوس

توبخانه که بامید خدمات و مناصب و توقع نقدی و جاگیر
مصدر تردّدات نمایان شده بودند درین وقت برخی از ایشان بمطالب
فایز گشته انگشت نمای خواص و عوام گردیدند چنانچه سید حسین خان
که امام و پیشوای ایشان بود بخدمت داروغگی منازل نزول و باضافه
منصب و جاگیر سرخ روی ازل و ابد گشت و جبار قلیخان
بخدمت قلعه داری کوت کانگره سربلند گردید قاسم علیخان که از همه
درین وادی چند قدم پیش بود و در امورات معرکه آرائی جهد بلیغ
داشت بخدمت داروغگی باغ نولکهه که درماهی شاید دو صد روپیه
دخل داشته باشد سر افتخار باوج فلک رسانید و موسی علیخان
بماهانه هزار روپیه نیک نام هر بد و نیک گردید و پروانه تنخواه او
بر محال صورت نوشتند شاید که بدستش بجز از کف افسوس
چیزی حاصل نگشت و ظفر علیخان که بسعی و اهتمام او رای همه
مینکباشیان برین عزم جزم گردید داروغگی فیلخانه جنیب و
داروغگی اسپ و اشتر توپخانه جنیب مفوض گردیده در همچشمان

گرفتار اند حق تعالی بکرم خویش نجات بخشد و از جمله وقایع غریب
وسانحهٔ عجیب که درین ایام بوقوع انجامید بقتل رسیدن
عاقبت محمود خان است و تبیین این مقال و تفصیل این اجمال
برینمنوال است که چون عاقبت محمود بسبب حیله سازی و روباه
بازی خود از درجهٔ ملائی بمرتبهٔ امرائی صعود نمود بحسب اتفاق
و یاوری طالع دوسه کار بزرگ از حسن تردد و مساعی جمیلهٔ او
متمشی گشته صورت انجام یافت چون حوصلهٔ تنگ او گنجایش
این مراتب نداشت دود نخوت و غرور در کاخ دماغ او پیچیده
اندیشه‌های باطل در دلش جا گیر گشت درینوقت که فلک
بکام او بود از حیله سازی خود احمد شاه بادشاه و خان خانان را چنین
شکست فاحش داده عماد الملک را بپایهٔ وزارت رسانیده
بمراد خود فیروزمند گردید چون ارادهٔ خود سری داشت وجود
احمد شاه بادشاه و مادرش بلکه فی الجمله استقلالی داشتند
خانهٔ گلزار خواهش باطلهٔ خود نپنداشته خواست که هردو را

آرامگاه هر متنفسی یعنی امرای وقت خود بوده و در سلطنت

احمد شاه بادشاه مظلوم هر یکی بدستور قدیم بمناصب و خدمات

خود سرگرم بوده و آنچه مقرر و معین از سرکار والا بود می یافت

و روبروی ایشان حریفان در حرم سرای احمد شاه مظلوم در آمده

بدان حالتی که مرقوم گشت کردند آنچه کردند و از بیم دم یکی

حرکت المذبوحی هم بوقوع نا نجامیده در آن دار و گیر تماشائی

ماندند بنابرین بشامت آن گرفتار گشته بانواع عقوبت

مبتلا اند و بسیاری فلاکت رسیده خان و مان ترک کرده

آواره دشت ادبار گشتند و اکثری از شدت جوع بعدم خانه

شتافتند و آنهائی که آمد و رفت نفس دارند بگدائی و فقیری

افتاده در شمار دم واپسین اند و تا حال که چهار سال از آن معامله

گذشته حق تعالی از الجرم عفو نمیفرماید و هر روز بلائی عجیب و حادثه

غریب بر نیم دم میفرستد و بشامت اعمال ایشان خورد و

بزرگ و وضیع و شریف سکنه شهر شاه جهان آباد درین بلیات

افتاده اند

زده و دعوی أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى نموده هیچ احدی را
در خاطر نمی آورد و مدار حل و عقد سلطنت و زمام اختیار وزارت
بکف اقتدار خویش گرفته دیگری را اعتبار نماند چون عظمت و شوکت
او بدین مثابه معاینهٔ عالمیان گردید خورد و بزرگ و وضیع و شریف
و برنا و پیر رجوع بدو آورده بادشاه و وزیر هندوستان او را
تصور کردند و جملهٔ امورات عالم بذات وی تعلق گرفت و در
حقیقت بد طینت و کم فطرت واقع شده بود از هجوم خوشآمد
گویان خانه برانداز خصوصاً ده هزار مغل که خود را از غلامان و
چاکران او پنداشته از وزیر الممالک حسابی بر نمیداشتند و حکم
او را تصدیق نموده درحال بقدم اطاعت و انقیاد مبادرت مینمودند
لهذا باستظهار این فوج جرار خود را گم کرده و مست لاطایل شده
غرور پندار گشته و چون عماد الملک که از دولت او باینمراتب
رسیده بود معدوم انگاشته کارهای بزرگ بی استصواب
و استمزاج او بر وفق خواهش خود به تمشیت میرسانید اگرچه وزیر الممالک

از میان برداشته بادشاه دیگر را بر تخت سلطنت اجلاس
داده واو را ساخته و پرداخته خود گردانیده اندیشه های دور و
دراز بمنصهٔ ظهور آورد بنابرین چنین پیش ازین صمصام الدوله
بیرآتش وجمیع سرداران منکبانشیان را ابو عبید دلپذیر
با خود همراز ساخته بود وایشان از غایت حلال نمکی بحطام
دنیوی فریفته گشته حقوق قدیمه ولاو عنایات این دولتکده
بر طاق عصیان وطغیان گذاشته درگرفتن و لی نعمت خود
با او یکدل گشته بود ند فی الفور آن ارادهٔ باطل خود بروی
کار آورده بدستیاری این خاربان احمد شاه بادشاه مظلوم را
معهٔ مادرش بدستوریکه سابق ذکر رفت بذلت و رسوائی
تمام دستگیر نمود ابو العدل عزیز الدین عالمگیر بادشاه را
بر تخت سلطنت هندوستان اجلاس داده فرمانروائی
هفت اقلیم گردانید وچون چنین کار دست بسته پیش برده
وعقدهٔ لاینحل بناخن فریب بکشود دم شدادی ونمرودی

برپا میکند که انطفای بهیچ تدبیر مدبر صورت پذیر نخواهد شد
وزیر الممالک ازین حرفهای ناملایم اندیشه مند گشته اخفا و اعدام او را
بر دیگر امورات مقدم دانسته در کمین فرصت نشست چون ایام
با دانش بو کرداری آن ستنبه خورشیده بود و ایام خودسری و فتنه
سازی او منقضی گشته لاجرم بحسب اتفاق روز دیگر که بیست و نهم
شهر مذکور بود صبحی افواج مغل برای تقاضای طلب و تنخواه جمع
بخانهٔ وزیر الممالک آمده شدت تمام نمودند ایشان حکم کردند که پیش
عاقبت محمود رفته طلب خود بگیرند که شما یاز او نگاه داشته است
مرا از طلب و تنخواه خبری نیست و من تمام و کمال زر تنخواه انهم دم
بوی حواله نموده ام وارادهٔ نواب وزیر الممالک ازین سخن آن بود که چون
قوم مغل آشنای کس نیست و طالب زر اند ازین حرف دامنگیر او
گشته تقاضای شدید خواهند نمود اگر درین دار و گیر بلوای
عام از دست کسی کشته خواهد گشت خود فهو المراد و من حال من ازلوث
این بدنامی آلوده نخواهد گشت والله درین کشمکش فی الجمله خفت یافته

ازین اقتدار و اختیار او ناخوش بود همیشه کینه او در دل داشت لیکن بنا
بر مصلحت که اکثر کارهای عمده تعلق باو داشتند چنانچه جواب
و سوال مرهته و تقاضای طلب و تنخواه مردم خانگی و فوج مغل لهذا
کرده او ناکرده انگاشته به تغافل میگذرانید و باز خواست
این معاملات بوقت فراغت و فرصت حواله مینمود تا آنکه
خبر کور کردن احمد شاه بادشاه مظلوم و مادرش که بی اجازت او
بفعل آورده بود بسمع وزیر الممالک رسید از استماع این برنجید
پیچیده شعله غضب او در افروختن گردید لیکن بسبب همان
امورات حرفی بر زبان نیاورده سخت ملول و مکدر خاطر گشت
درینوقت بعضی از معاندان آن گمراه که تاب تسلط او نمی آوردند
وقت فرصت یافته سخنهای مکروه بلباس زشت بگوش
وزیر الممالک رسانیده معروض داشتند که اگر بزودی فکر چیره دستی
آن باطل اندیشی کرده شود ممکن است که ذات نواب از گزند او
ایمن ماند والا او در خیال فاسد است و عنقریب آتش فتنه فرو

از خود خواهند دید و بعد از گفت و گوی این مقالات در تسکین
و دلاسای آن بلوای عوام گوش شنیده گفت که چنین وقت دوپهر
روز است وزیر که در میان من و شما این هنگامه در پیش کرده اند در
استراحت اند وقت سه پهر روز روبروی شمایان معامله یکسو
میکنم اگر طلب شما بر ذمهٔ من برآمد همانوقت دام دام ادا میکنیم
و الا وزیر را گفته ام تا طلب حق نگیرند مغلان ازین چرب زبانی
او خورسند گشته آن بلوای عام فرونشست و اکثری
از آن مردم مراجعت نموده بخانه های خود آمدند و قلیلی در آنجا نشسته
ماندند وزیر الممالک چون از خواب بیدار گشت معامله که با غایت
محمود و مغلان گذشته بود معاندان از روی زبانی هر کاره های سخن را
با تاب و تاب تمام بسمع ایشان رسانده معروض داشتند که از
فحوای کلام او چنان مستفاد گشت که ظاهراً مغلان را که قوم بیباک اند
بر نواب اغوامی کنانند و در آنوقت خفقت عظیم باین دولت لاحق
خواهد شد در نیوقت که هنوز اندیشهٔ باطل او از حیز قوه بفعل نیامده

ذلیل و بی اعتبار خواهد گردید و در تیوقت بی عزتی و رسوائی او
عین مصلحت بیت مغلان از استماع این کلم وزیر الممالک آتش غضب
در نهاد خود و وزیره جا گرفته در حال بهیئات اجتماعی خانهٔ آن شقی
دایره کرده در تندخوئی و ستیزه روئی شروع کردند اگرچه سرداران
مغل هرچند خواستند که امروز این فتنه را فرو نشانده بدار و مدار
خود وزیره را که بلوای عوام است برخیزانند اصلا صورت نبست
و غوغا بلند تر گشت عاقبت محمود که شجاع مادر زاد بود و در جمیع
امورات از کسی بیم و هراس نداشت بیرون برآمده از مردم
عوام پرسید که این چه هنگامه بیجاست همه گفتند که وزیر فرمودهاست
که من تنخواه شما را حوالهٔ عاقبت محمود کرده ام از وی بگیرید اکنون
تا که زر مخفه از تو بگیریم برخواستیم از اینجا امکان ندارد آن ناهموار
بد گیتی از استماع این سخن چهرهٔ غضب برافروخته نسبت
بوزیر الممالک حرفهای رکیک که قابل ذکر نبود نوشتن نیامده بر زبان
آورده گفت که حقیقت الیانزا الحال دریافتم ازین بعد آنچه خواهند دید

وخواجه سرا مجرا لمحه کردو پیش وزیر مستعد نشستند ودرین اثنا
خبر بر آمدن وزیر الممالک بعاقبت محمود رسیده بانکه مفصل
دریافته بود که برخلاف آئین امروز مردم افاغنه مسلح در دربار
حاضر گشته اند لیکن چون اورا دعوی انا و لا غیری بنوعی مست
وپندار ساخته بود که ازین مقولات اصلا اندیشه در خاطر نیاورد
فی الحال چند کس آن مغلان را همراه خود گرفته حضور وزیر الممالک رفت
واز غایت تکبر ونخوت بغضب تمام بآداب سلام ملتفت
نگشته برملا گفت که روز ای گذشته از خاطر شما محو گشته که
از دست صفدر جنگ که چون شیر ونهنگ حمله آور بود واز دست
او خوف ، پنهان میساختید وبهیچ وجه صورت جان بخشی خود در آیینه
خیال نمیدید بدکردم که از چنگال چنان دشمن قوی نجات بخشیدم
وباین پایه ومرتبه رسانیدم حقوق نیکو کاری وجانفشانی مرا از
کفتهٔ معاندان بر طاق بلند مانده میخواهید که از دست این
مغلان مرا ضایع سازید ودر تدبیر خفت وعذلت من کمر سخت

امروز کار او باتمام بباید رسانید. وزیر الممالک از استماع
این سخنهای رکیک که در مجمع عام نسبت بوی
از زبان عاقبت محمود برآمده خیلی در هم و بر هم شده به
تصمیم قلب اراده نمود که اگر امروز روبرو بیاید از دست خود
او را دو نیم زند و به پاداش اعمالش رساند و در حال فرمود که هرکاره
بپنهانی بشادل خان افغان که از جمله سرداران افواج افاغنه بود
و معاند عاقبت محمود حکم رساند که با تمامی مردم خود مسلح و مکمل در
دربار حاضر شود و همچنان بسعادتخان افغان که او هم جماعه دار
کلان بود حکم کرد که با مردم خود حاضر شود و خواجه سعادت
خواجه سرا که از جمله اشرالناس بود و تقرب و محرمیت تمام داشت
با مردم خود مسلح در دربار حاضر گشت و جمیع افاغنه وغیره
بموجب حکم شش گهری روز مانده در بنگله و باره دری که مشرف
بر دریا است حاضر گشتند و چهار گهری روز باقی مانده وزیر الممالک
از اندرون محل برآمده در بنگله نشست و شادل خان و سعادت خان

خواجه

به پاسداری و هوشیاری قیام نمایند و اگر مغلان اراده آمدن
کنند نگذارند که احدی داخل حویلی شود مگر آنکه سرداران ایشان بلا
یکه و تنها برای مجرا بگذارند فی الواقع مغلان از قتل عاقبت محمود
خیلی ناخوش شده گریه های دردناک میکردند و از دولت او
هر یکی ازینمردم صاحب نقد و جنس و خیل و خدم و جاه و حشم
گشته بودند و وی رعایت کلی نموده بود بالجمله چون آن فتنه گر
حیله ساز سلاکفران نعمت فرصت نداده بمکافات اعمال و
بمجازات کردار ناهنجارش رسانیدند و اندیشه های باطل او که
موجب تضییع و تصدیع عالمی بود همچنان مضمر و مکنون مانده
وزیر الممالک از مکر و غدر او ایمن گردید گویند که وی بعد از گرفتار
کردن احمد شاه بادشاه مظلوم سوء مزاجی از وزیر الممالک
بهم رسانده بود و میخواست که حیله برپا کرده ایشانرا از میان بردارد
و بعد ازان یا خود متکفل شغل وزارت گردد یا اگر مصلحت اقتضا
کند خان خانانرا وزیر سازد بنابرین جواب و سوال پنهانی

بسته اید بدانید وآگاه باشید که چاه کنده را چاه در پیش است
واز بنقسم مقولات لاتعد ولاتحصی درمیان آورده وزیر الممالک
از استماع این مکروهات مغلوب الغضب گشته حکم بقتلش
فرمود شادل خان وغیره که در انوقت حاضر بودند شمشیرها علم
کرده کار اورا تمام ساختند وسر برخور اورا از جسد کثیفش جدا
کرده لاش اورا از بالای بنگله باین طرف دریا انداختند
مغلانیکه همراه او بحضور رفته بودند از مشاهده این حال سرنگون گشته
باضطراب تمام خود را ازانجا بیرون انداخته بصحت وسلامت
بخانه های خود رسیدند وبعد از وقوع این واقعه وزیر الممالک
درون محل تشریف برده چنین میدانست که مغلان اورا بجای
پیر ومرشد خود تصور میکردند غالب که ازین حادثه قرین حزن
والم گشته بتقاضای تنخواه را وسیله فتنه انگیزی محض اندیشه
بد در خاطر میگذرانند بنابرین حزم واحتیاط را کار فرموده حکم کرد
که مردم توپخانه وفوج افاغنه از همینوقت در دربار حاضر گشته

بکمال

سر بلند گردید و حکم شد که در پیشخانهٔ نواب بهادر شب
و روز بسر برده مردم او در دیوان عام در کشک حاضر باشند
وزیر الممالک اینچه گفت دل گران گشته هیچ بر زبان نیاورد
و مردم نوکری طلب بخانهٔ هر دو سرداران که نوبت آمده بودند
هجوم آورده شبانه روز در دیوان عام حاضر می ماندند واز وقایع
آنست که وزیر الممالک بعد از انقضای عاقبت محمود حل و عقد
امور وزارت و سلطنت بید اقتدار خویش گرفته عبد الاحد خان
پسر عبد المجید خان مرحوم را که سردار مزور با تدبیر و سخن آرایی
خوش تقریر است به تقرب و مصاحبت خود بهم رسانده رتق و
فتق جمیع مهمات خانگی وغیره گردانیده مدار المهام ساخت و
بنوعی در مزاج ایشان تصرف نمود که مزیدی بران متصور نباشد
چنانچه ستار قلیخان که خیلی تقرب داشت بدان طنطنه
نماند نهم رمضان المبارک سنه احد عبد الاحد خان بخدمت داروغگی
جلو قدیم سرافراز شده نیابت داروغگی غسلخانه ضمیمهٔ آن مراحم گشت

به خان خانان داشت و این خبر بوزیر الممالک رسیده بود
و در جناب خدیو کشور کشا هم راز و نیازی داشت غرض که اراده
های فاسد در خیال تباه سگال او جاگیر گشته بود ظاهرا اگر
اجل فرصت میداد آنرا از حیز قوة بفعل می آورد والله اعلم
بحقایق الامور بیست و هفتم ماه مذکور خدمت داروغه گی فرقهٔ
احدیان و بخشی گیری کارساله اعلی شاهی بصمصام الدوله مفوض
گشت و این خدمات جز نامی محاصلی نداشت بیست و نهم ماه
مذکور خدمت داروغگی جوکی خاص بفخر الدین خان عرف
شاه جیو پسر اعتماد الدوله شهید مغفور مقرر گشت و بعد ازو خدمت
داروغگی قورخانه از تغیر مهابت خان نبیرهٔ خانخانان منعم خان
بهادر شاهی که خسر احمد شاه بادشاه مظلوم بود به پسر مرید خان
تفویض یافت پنجم رمضان المبارک سنه احد بدر الدوله که محل
اعتماد جناب شاهی بود بمنصب ششهزاری و چهار هزار سوار
سرافراز گشته بخدمت بخشیگری چهارم که از خدمات عمده است

که مدار علیه بود رفته از راه عجز و فروتنی اظهار کردند که ما بنده و
چاکر وزیر الملک ایم عاقبت محمود خان بیک وکیلی بخشی نجیب
چون ایشان او را اقتدار و اعتبار داده بود لاجرم جمله بوی رجوع
داشتند اکنون که او سزای کافر نعمتی خود یافت از نیز دوم
که الوث حضرت اند چرا بی اعتبار گشته اند و اقوام افغان
و روهیله که هرگز مناسبتی بمغل ندارند اینها را بکدام دلیل
محل اعتبار دانسته اند اگر عاقبت محمود را سرافراز نمیکنند
نوکر سرکار بود ما یان را ازین معامله چکار الحال بجز بنده
که حکم شود با در رجوع نمائیم و امید واریم که گناه مایان هر چند
از ما بوقوع بیامده بعفو مقرون گردد و با لطاف و اشفاق
سرافراز شویم تا نزدیک دوست و دشمن مورد لعن وطعن
نگردیم عبدالاحد خان التماس جماعه مذکور را بسمع وزیر الممالک
رسانیده بموجب حکم زاهد بیگخان و حسن بیگخان و باقی بیگخان
وغیره را در خلوت حاضر ساخت آن جماعه بعد از مراسم آداب

جهاردهم ماه مذکور بعضی از منکباشیان توبخانهٔ بادشاهی
و هزاریان احشام استدعای طلب و تنخواه خود نمودند و نواب
وزیر الممالک بدلاسای آن مردم برداخته وعده نمود که عنقریب
تنخواه میدهم و آن غازیان خوشدل گشتند و انقدر ندانستند
که درازای این جلال ملکی تنخواه از کجا بدست خواهد آمد هفدهم
رمضان المبارک افواج مغلیه بار دگر برای گرفتن تنخواه هنگامه
برپا کردند لیکن بسبب کثرت مردم توبخانه و سایر که در کمال
هوشیاری با سباحو یلی بودند هیچ تردد ایشان پیش رفت
نشد و وزیر الممالک سکونت خود درون قلعه قرار داده در پیشخانه
که جای بودن میر آتش بادشاهیست در روز میماند و حکم کرد که احدی
از مردم مغلیه درون قلعه نیامده باشد بتاریخ بیست و دوم رمضان
المبارک سرداران مغلیه مثل زاهد بیگخان و حسن بیگخان و باقی
بیگخان و میر آقا بیگخان و قربان بیگخان و شاه محمد بیگخان و قیوم بیگخان
و وفا بیگخان وغیره جماعه کثیر جمع شده نزد عبدالاحد خان

شادان ونازان گشته درحال برین قرار داد فاتحه خیر خوانده
دررسوخ وفدویت حفظ عهود ومواثیق بایمان موکد گردانیدند
وزیر الممالک برای استماله ایشان هریک را بکنار عطوفت کشیده
بعنایات خاص سرافراز گردانید وآن غبار کدورت وملال
بآب اتحاد ویکتا دلی ازجا بنین شست وشو یافته افواج
مغل بدستور قدیم بی مانع ومزاحمت در دربار حاضر گشته
بنوکری وخدمت

کورنش بحضور دست بسته ایستاده مانند وزیر الممالک فرمود که
بپاداش بدکرداری آن مقهور اورا بپاسا رسانیدیم الکنون
شمایان بدستور قدیم نوکر و ملازم من اید انشاالله تعه مراعات
نیکو خواهم کرد و بیشتر سرانجام کاروبار بوی کذاشته بودم الحال
من خود وکالت شمایان خواهم کرد از هیچ ممر وسواس بخاطر
راه ندهید لیکن اینقدر هست که چون بابت طلب و تنخواه
شمایان مبلغ کلی بر ذمهٔ من است و بسبب کردش لیل و
نهار فتور وفتن ادوار زرها از مملکت بحصول نانجامیده لاجرم
توقف در ادای تنخواه واقع شده و تا هنوز درنک درکار است
الکنون فکری اند لیشیده ام که از آینده سیوم حصه تنخواه در
سرکار مانده بقیه پانزده روزه یعنی در هر ماه دو مرتبه زر تنخواه
بشمایان خواهد رسید و هر قدر مبلغی که از نیمروز بابت تنخواه
در سرکار واجب الادا است انشاالله تعه بتدریج بشمایان
واصل خواهد شد سرداران مذکور از استماع این نوید تازه بغایت

شادان

ورافت آفریدگار مبدع آیین کام بخشی وکامکاری مخترع
قوانین جهانگیری وجهانداری فرمان روای بحر و بر و وارث
هفت کشور مخزن اسرار الهی مطلع انوار پادشاهی منبع عیون
حکمت و معرفت منهل زلال فضل و کرامت ملک بخش کشورگیر
مهر افسر سپهر سریر مجموعهٔ کمالات انسانی مرآت تجلیات
یزدانی ابو المظفر جلال الدین محمد شاه عالم بهادر شاه پادشاه
غازی ابن عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی بن معز الدین جهاندار شاه
خلد الله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره واحسانه آنکه نهم آسمان
اولین پایهٔ همت اوست و هفت دریا رشحه از بحر سخای از قلزم
نوال او جویی و بهار عطا از گلشن افضال او بویی کشف اهل
بینی از التفات او سیراب و ذره ذره از رواشح جود او کامیاب
قاف تا قاف سر بسجدهٔ احسانش و ذره ذره تا خورشید راتبه
یاب نعمت خوانش بهر مصافی که تیغ شجاعتش برق میزند
پردلان از جوهر شمشیر مو بریدن میخزد و در هر معرکه که نعره

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله الذي فضلنا علی کثیر من عباده المومنین والصلوة والسلام علی محمد وعلی آله واصحابه اجمعین اما بعد چنین گوید بندهٔ ضعیف نحیف احقر العباد الملک الوهاب محمد افراسیاب بن فضیل خان ابن محمد کامل الحارثی البدخشی که علم تاریخ بغایت نفیس است وچندین فایده در ضمن آن مترتب لهذا درین ایام که سال یکهزار ویکصد وهفتاد وچهار هجری است چنان بخاطر این ذره بیمقدار خطور نمود که شرح مجملی در ذکر بدایع وقایع که قبل از جلوس حضرت بادشاه دین پناه سایهٔ لطف ومرحمت اله مفخر سلاطین زمان ملجاء خواقین ذی شان خاقان جم خدم انجم حشم خدایگان گردون وقار خورشید اقتدار منظر کرم

دادفر

کدام شب زنده داری باین کشیدن مداد بر بیاض میرسد
که وصف حال عبادت اشتمال پادشاه عالم عادل دین پناه ثبت
و کجا سبحه گردانی نظیر درآوردن کلمات درین حیوط سطور میگردد
که ذکر جمیل فضل و کرم حضرت ظل الله است بهتر اینکه بنگارش
مطالب صوری و گذارش وقایع حضور پر نور پردازم و حقایق
معنوی سوا بقدر گنجایش ظرف عبارت از هزار یکی و از بسیار
اندکی ادا سازم درین میان خرد دوربین و دانش خدا آفرین بانگ
بر من زد که این چه خیال فاسد است که در سر داری و این چه متاع
کاسد است که راس المال خود ساخته پیدا است که از لطایف
عبارات و غرایب اشارات در صحف ماضی و حال و کتب
ارباب کمال آنمقدار بر روی هم انباشته و بر سر هم نهاده که باصره
از دیدن آن عاجز و سامعه از استماع آن قاصر است با اینهمه
سخنی که گفته اند تو چگونه توانی حرفی ز سخن بگفت و با اینقدر
غوغای سخن و سخنوران چگونه توانی عنان ترانه حدیث خوانش شگفت

جهانبخش نهیب میدهد اگر چه زال وروئین تن باشد که مانند
تصویر خشک می ایستد شعلهٔ دلاوری او تا گرم حمله گردد رستم
آبست و قطرهٔ آب تیغش تا فرو نشیند اسفندیار رخش سوار را
خانهٔ زین خراب در محفل عدالتش سرکش را باز بر دست حسابست
که مینا سبو را با ساغر و هنگام حمایتش آتش و پنبه را آمیزشیست که شفق را
با سفیدهٔ صبح بر جادهٔ شرع مستقیم و در اصول و فروع دین
قویم توقیر ارباب فضل و معاشرت با صلحا دستوری که معهود این
عتبهٔ ابد بنیاد است و معمول خداوندان دولت خداداد و رعایا
نوازی و خلایق پروری بقوانینی که کمتر بعمل پیشینیان
درآمده باشد و در کارنامهای نام آوران ادوار بندرت شبت
یافته که بمنصهٔ شهود جلوه گر گشته بنگارش شگرف نامه
عهد مبارک و وقایع زمان سراسر فیض و احسان و به تصنیف
این کتاب مستطاب که بیان احوال خجسته آغاز فرخنده
مآل خلیفهٔ برحق معبود مطلق عبادت نام الیست برداخت

والحمد لله سوء ظن این عاصی نسبت بآن نمک حرام
محض بیجا است و هیچکونه نفس من درین امور مدخل ندارد هرگاه
که حال نجبا و شرفا و وضیع و شریف شهر شاه جهان آباد بنظر
می آید که چسان از دست تطاول این ظالم عالم کش بخاک
سیاه یکسان شدند بعضی بجزی غریق بحر عذاب جوع
و بعضی حریق نار عقوبت جلاد وطن و جمعی مبتلای در صحرا
نوردی و آواره کی دشت ادبار و گروهی بآلام فراق و مهاجرت
خانه و زن و فرزند و قلیلی بمصیبت نقصان مایه و اکثری در
بند افلاس و احتیاج گرفتار و چنین شهر معموری که رشک
فردوس جنان بود چه قسم از جورش ویران مطلق گشت
نازپروران چمن دولت بسان لاله در خون نشستند بی اختیار
بلبل زبان بترنم این صوت و نوا گویا میگردد هرچند ضبط
کرده میشود سر رشته اختیار بدست نمی ماند و چون بامعان
نظر دیدم مضمون دیسم آن دو بیت صادق حال من می آید که

لیکن امید از فوز و فضل آلهی آنست که اگر پرتو قبول ذوی

العقول بر وجنات صفحاتش تابد و فیض اقبال از نظر ارباب

کمال یابد هر حرفی ازان کتابی گردد و هر سطری ازان فصل الخطابی

بدانکه این کتاب شگرف نامه مشتمل است بر مقدمه و دو فصل

مقدمه از تواریخ رویداد ایام شاهزاد کی خدیو کشور کشاکه بموجب

سرنوشت آسمانی از پرده غیب بمنصه شهود جلوه گر گشته بر

صفحه بیان گذارش منهم شود تا نظر کنندگان این اوراق

سررشته انصاف را از دست نداده دریابند که این وزیر

دشمن برنا و پیر باوجود خورد سالی چه فتنه ها که بر روی کار نیاورده

و کدام کس است که از دست جور او دل افگار نگشته خصوص

نسبت بمرشد و مرشدزاده خود ابیچ دقیقه از دقایق بی حیائی

و نمک حرامی فرو گذاشت نکرده و نمیکند لیس در ینصورت

آنچه این عاصی کینه کار از نکوهش در حق او جابجا درین اوراق

بر نگارش ثبت نموده بیجا و خطا نخواهد بود و بحکم آنکه البغض لله

والحب

که هر اقبالمندی را که حفظ ربانی پاسبانی او نماید اگر جملهٔ روی
زمین بکمین او برخیزند هر آینه بهیچ طریقی آفتی بپیرامون او نگشته
از هیچ ممر گردی بر دامنش نه نشیند و هر سعادتمندی را که حمایت
ایزدی محافظ او باشد اگر تمام عالم از سر عداوت کمر بکمین او
بربندند جز ندامت و پشیمانی سودی بر ندارند آری نظر عنایت
آسمانی از گزند چشم بد ضرر نه بیند و الطاف حق حمایت او
نماید **شعر** کسی را که ایزد نگهبان بود ** بر او جمله دشوار آسان بود
و اختر صدق این امر واقعی که از سوانح عالم ابداع طلوع ظهور نموده
احوال ایام شاهزادگی خدیو کشور کشا و عماد الملک نمک حرام است و
تفصیل این اجمال از آغاز تا انجام برین منوال است که چون شاه
ابدالی در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری تخت و تاج مملکت
هندوستان از ذات مقدس حضرت عالمگیر بادشاه مفوض داشته
و مطلق العنان و صاحب اختیار ساخته بولایت خویش مراجعت
نمود ایشان زمام اختیار تنظیم و تنسیق ممالک محروسه بکف اقتدار

س بارها گفته ام و بار دگر میگویم که من دلشده این ره نه بخود می پویم در پس آینه طوطی صفتم داشته اند هر چه استاد ازل گفت بگو میگویم حال من بجز آمینت دیگر بخاطر هرکس هرچه رسد خواه خطا داند خواه صواب گو گذشته باش هیهات هیهات چه گویم و چه سرایم که بنیان چنین قصر عالیشان سلطنت که از سالهای دراز بر پایه از گلکند تیشهٔ حرام نمکی و کافر نعمتی آن مردود دلها متخلخل گشته از پا در آمد و عالمی که در سایهٔ دولت این دودمان ونشان بر بستر استراحت غنوده بی داشتند به یمن توجه آن کافر نعمت بتاب آفتاب خواری و ذلت بسوختند خدا سزایش دهد شرح داستان خصومت و عناد عمادالملک بد نهاد نسبت بجد یو کشورکشا در ایام شاهزادگی و مردانه برآمدن آن کوه وقار بعد از گشت و خون مردم بسیار و دگر باره سرسبز گشتن گلبن اقبال آن خجسته کردار از سحاب مکرمت برور دگار و محصون هجوم باده وسوار بدرگاه آن کامکار بر مستخبران روشن ضمیر مخفی نماند و نخواهد بود

و محافظت خویش نموده در شکنجه مذلت و خواری گرفتار نکردند
بنا برین قرار داد که ملهم غیب در دل حق پرست ایشان القا
نموده بود روزی از پدر عالیقدر التماس و استدعا نمودند که چون
محالات حصار فیروزه و جهجر وغیره در وجه تنخواه این دولتخواه
عقیدت آئین مقرر گشته و بسبب حرج و مرج آشوب
شاه ابدالی بی انتظامی در سایر محالات دور و نزدیک راه
یافته بود و بست آن از فوجداران بی سر و سامان ممکن الوقوع
نیست این مک پرورده امیدوار است که بدان جانب شتافته
انتظام بخش آن مواضع گردد تا هم سر انجام اجماع سپاه و عساکر
که مستلزم ملک داری و کشور کشائیست بوجه دلخواه شایسته
پیدا کند و هم توفیر خزائن که جملهٔ امور بدان وابسته است
بحصول پیوندد بادشاه عالیجاه اگرچه از فرط محبت ابوی
نمیخواستند که ایشانرا یکساعت از حضور جدا سازند لیکن چون
مبالغه درین امر بسر حد افراط رسیده بود و خواهی نخواهی

نجیب الدوله تفویض نمودند و آن نجسته کار مزور از غایت دور
اندیشی خاطر مبارک ایشانرا بقلیلی از نقد و جنس خورسند
نموده و با عبدالاحد خان درساخته و جمله مهمات سلطنت بید
اقتدار خویش گرفته فرمابردای مستقل گردید و آن والا اقتدار
یعنی مهین پور بادشاه زمان که دران ایام بمنصب چهل هزاری
سی هزار سوار دو اسپه وسه اسپه و خطاب شاه عالم بهادر
و مرتبهٔ ولیعهدی سرافراز شده بعد ازانکه از جوهر غیرت و
حمیت بهره داشتند و نیروی بخت بلند و رسوخ همت آسمان
پیوند از مشاهدهٔ این حال نقوش نکال و زوال از صفحهٔ انجام کار
فرو خوانده و مجاوبت فراخ حوصلگی از دید نا ملایم سررشتهٔ تدبیر
از دست نداده آهنگ آن نمودند که بهر نهجی که میسر آید خود را
بدستیاری شناوری تدبیر ازین بحر بلیه عمیق بر کنار سلامت
کشیده لطرفی توجه نمایند تا در انجا بمرور ایام سرانجام لشکر و سپاه
نموده از دست معاندان بد درون و خصمان عاقبت زبون حراست

نمایند

فتنه جو و ستیزه خواند و از مدتی بسبب بدعملی و بی اقتداری
عمال و حکام آنجا بخودسری و نافرمانی خو گرفته بقبضه کردن بربقه
اطاعت و انقیاد در نیاورده بجنگ و جدال استقبال نمودند جناب
شاهی از مشاهده بی اعتدالی و بی ادبی آن گروه بدسرشت
فرمان دادند تا بپاداش زیاده سری بآن مخذول العاقبتان داده
دمار از روزگار آنها بر آرند و بختاورخان خواجه سرا با شش هزار
سوار و پیاده و توپخانه بدین مهم نامزد شد و آن گروه بی شکوه تاب
صدمهٔ افواج دریا امواج شاهی نیاورده بعد از اندک آویزش رو
بفرار آورده در حصار چرخی متحصن شدند و خان مذکور بجناح
استعجال شتافته آن حصار را مرکز وار در میان گرفت و
در اندک ایام مورچالها از اطراف بپای حصار رسیده مشرف
بر تسخیر گشت درونیان از مشاهده غلبهٔ عساکر اقبال ایام زوال
خود تفرس نموده از آن خیره سری و بی ادبی نادم و پشیمان گشته
ناچار از راه عجز و فروتنی دست در دامن استشفاع خان زدند

طلب رخصت مینمودند ضرور تا بسر رضا جنبانیده اجازت
دادند بتاریخ بیست وچهارم شعبان سال یکهزار ویکصد و
هفتاد هجری آن درة التاج سلطنت وجهانداری بخلعت
وشمشیر مرصع از حضور پرنور سرافرازی یافته متوجه محالات
مذکور گردیدند ونخست در قصبهٔ جهجر که بیست کروهی شهر
شاه جهان آباد است رسیده ودر انجا رحل اقامت افگنده به
نگاه داشت سپاه جدید فرمان دادند ودر اندک ایام از اطراف
واکناف سوار وپیاده بدرگاه والا رجوع نموده قریب ده دوازده
هزار کس در موکب عالی فراهم آمده جمعیت کثیر بهم رسید و
اقتدار رو بازدیاد نهاده نظم ونسق شایسته دران حدود
بحصول پیوست وپس ازانکه خاطر والا از نظام آن محال بجمعیت
گرائید اواخر ماه رمضان المبارک همان سال با شوکت ودبدبه
تمام از جهجر کوس نهضت نواخته متوجه بند وبست محالات
چرخی ودادری گردیدند وچون زمینداران ورعایای آن دیار مردم

فتنه جو

برین بهجت که چون جناب شاهی از بندوبست قصبهٔ چرخی خاطر
جمع نموده بدولت و اقبال متوجه دادری گردیدند از طنطنهٔ و مهابت
شاهی کلانان قصبهٔ دادری فرمان پذیر گشته بموکب اقبال
پیوستند و معامله بر مبلغ کلی قرار یافته محصلان به تحصیل
معین گشتند و هنوز مبلغ تمام و کمال بحصول نه پیوسته
بود که ناگاه خبر غلبه و استیلاء مرهتّه و نمک حرام و محصور گشتن
بادشاه و نجیب الدوله در قلعهٔ شهر شاه جهان آباد در لشکر جناب
شاهی در افتاده تزلزل تمام در بنیان استقامت سپاه
نو ملازم راه یافته دامن استقلال ایشان دریده گشت و بدین
سبب مردم واقعه طلب از کم حوصلگی در فتنه نمای جناب عالی
فتور کلی تصور نموده از موکب عالیشان جدائی گزیدند هر چند
جناب شاهی بسخنان دل آویز تسلی بخش ایشان شده
خاطر نشان کردند که مرهتّه و نمک حرام با حضرت بادشاهی
کاری ندارند و غرض آنها سوای استیصال نجیب الدوله امری دیگر نیست

و او حقیقت حال سپاه بعرض والا رسانده التماس عفو تقصیرات
ایشان نمود و جناب شاهی بموجب استصواب خواجه سرا
رقم عفو بر صفحهٔ عصیان این گروه کشیده نوید امن و امان
بگوش هوش ایشان رسانیدند و مهم بر معامله قرار یافته سران
و سرداران آن قصبه بوساطت خان بدرگاه والا رسیده
بنوازش خلعت سرفرازی یافتند و سرتاسر آن محال نیز بتصرف
اقتدار بندگان شاهی درآمده و خاطر مبارک ازین ممر مطمئن
گشته در اواخر ماه شوال همان سال بعزم بند و بست قصبهٔ
دادری و حصار نهضت نمودند و آن قصبه هم در احاطهٔ تصرف
درآمده مبلغ دو لک روپیه پیشکش بر زمینداران و کلانتران آن
قصبه قرار یافته سزاولان برای تحصیل مبلغ معین شدند
که درین وقت فلک کجرفتار دل آزار برهم زن انجمن نشاط گشته
شعبده انگیخت که بی اختیار سنگ تفرقه بر جمعیت دلها افتاد
و تدابیر کارها موقوف بر وقت دیگر ماند و شرح این واقعهٔ عظمی

این

معلوم شود که معاملهٔ مرهته و نجیب الدوله بکجا منجر میشود و از پردهٔ
غیب چه بظهور میرسد و بالفعل رفتن بسمت نارنول
قرار باید داد بامید آنکه شاید راجه مادهو سنگه پسر راجه جیسنگه
که اباعن جد پروردهٔ این دولتکده است مقدم شاهی را مغتنم
دانسته از خزاین و عساکر امداد نماید جناب شاهی باستصواب
خیراندیشان اواخر ذیقعده سال مذکور در زمان سلامت از
داوری بهضت فرموده متوجه نارنول گردیدند و کماشته که
از جانب مادهو سنگه در نارنول حکم رانی میکرد از استماع خبر موکب
عالی مکان را خالی گذاشته عازم جی نگر گشت و شاه بلند اقبال
داخل نارنول گردیده آن محال را بی قیل و قال بید تصرف خود آورده
درحال فرمان مرحمت عنوان بنام مادهو سنگه قلمی نموده ارسال
داشتند و خلاصهٔ مضمونش آنکه درین ایام بحسب تقدیر ربانی
و سر نوشت آسمانی بی اختیار ورود موکب مسعود بدین طرف اتفاق
افتاده اگرچه در نظر همت ما وسعت اینملک جولانگاه نکاهی بیش نیست

شما یان بکدام وجه بی استقلال کشته دل نهادِ ترک رفاقت

کشته اید لیکن مردم قابوچی بدول بگفتار غنایت آمیز

خداوند نعمت مطمئن خاطر نگشته هر یک بطرفی بیرون

رفت و در موکب عالیش از ان جمعیت کثیر که قریب چهارده

هزار سوار و پیاده رسیده بود سوای هشتصد کس دیگری

نماند و از ین جهت فتور عظیم راه یافته زیاده سران آن نواح

از معاینهٔ این حال در باب قابو نشستند و وصول مبلغ در پردهٔ

تعویق افتاده رنگ معامله دگرگون گشت و جناب شاهی

از نیرنگی تقدیر در لجهٔ حیرت فرو مانده مصلحت جستند آخر

الامر بعضی از دولتخواهان بعرض والا رسانیدند که درینوقت که

طرح کار و منصوبهٔ روزگار بر یکگونه نشسته اکنون با این جماعه قلیل

در برابر مردم اهل بغی و فساد که در انتها فرصت اند توقف فرمودن

خلاف رای صواب نمای و منافی حزم و دور اندیشی است

مصلحت آنست که چندی در اطراف بلاد روزگار بسر باید برد تا

معلوم نمو

جهجر متوجه شدند و دریں هنگام از تاریخ غرهٔ ذیحجه سال مذکور
تا نوزدهم ماه راو ملهار و نجیب الدوله نیران قتال و جدال مشتعل
بود بانواع حرب زبانی بابو بندت و تطمیع و تحریص نقد و
جنس بساط مصالحه و آشتی گسترده گشت و رفتن نجیب الدوله
بکمال یأس از شهر شاهجهان آباد بسمت سهارن پور وقوع یافت
و نمک حرام بدستور قدیم صاحب اختیار گشته و تخت سلطنت برای
نام و نشان بذات مقدس بادشاه جهان قرار گرفته ازینجهت جناب شاهی را
جای توقف در قصبهٔ جهجر بدست آمده و در همان ایام سند محالات
مذکور مع فرمان عطوفت عنوان و خلعت مصحوب بهادر محلی
که از پیش گاه حضور پر نور مرحمت گشته بود رسید و جناب شاهی
از استماع این نوید بسان گل شگفته در حال استقبال فرمان نموده
و خلعت در بر کرده کوس شادمانی بنوازش در آوردند و بهادر زور حکم
به نگاهداشت فوج جدید داده نوازش نامها بکلانان و سرداران
محالات مذکور ترسیل یافت و در اندک فرصت مردم از هر چهار طرف

و مطلب عالی نزدست لیکن اگر آن وفا کیش از آئین ادب چنین
اتفاق سلوک نادرست از جمله مغتنمات عظیمه انگاشته و این
عطیه را از جلایل عطایای نامتناهی الهی تصور نموده آنچه از راه فدویت
و خانه زادگی که در حوصلهٔ وقت او گنجایش داشته باشد بظهور رساند
بحال او انسب خواهد بود تا هم نکونامی او بر صفحهٔ دهر یادگار ماند و هم
نتایج نیک عنقریب عاید روزگار او گردد چون نشان شاهی
بآن کافر نعمت اندیش تباه رسید بر مضمونش مطلع گشته از غایت
بی آزرمی و خودرائی در حال شش هفت هزار سوار راجپوت بسر
کردگی یکی را از سرداران نامی خود تعین نمود تا بر جناح استعجال شتافته
قصد پیکار نماید چون پرتو این اخبار به پیشگاه حضور پرنور جناب شاهی
تافت و تباه راهی آن سیه بخت معلوم گردید و وقت مقتضی
پاداش آن مردود العاقبه نبود و با این جمعیت قلیل مقابل این
فوج کثیر شدن هم از مصلحت دور بود بنابرین ترک توقف نارنول
فرموده اواخر ماه ذیحجه سال مذکور از انجا معاودت فرموده دگر باره بسمت

جه

ابواب عذر و سالوس مفتوح ساخته در مدارات و چاپلوس در آمده
خواست که بترغیب و تحریص بحضور پرنور طلبیده بی اختیار سازد
تا برده بی آزرمی و نمک حرامی او علانیه دریده نشود لاجرم
در اواخر جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و هفتاد هجری بخدمت
بادشاه عرض کرد که بعض مهین پور خلافت بذات اقدس خود
دران قصبه جات کم حاصل که لیاقت ادنی ملازمان سرکار
ندارد منافی علو شان و رفع مکان این دولتکده است برای
سرانجام آن کوزه دهی چند کماشتکان آنحضرت کافی اند
و هرگاه که منصب ولیعهدی بذات مبارک ایشان متعلق
باشد چگونه از حضور موفور السرور دوری جایز داشته اند لازم
آنست که بدولت و اقبال در اینجا آمده زیر سایه عاطفت حضرت
روزگار بسر برده در انتظام ملک و دولت سعی موفور
بکار برند که مصلحت دولت همین است حضرت بادشاه ازین
سخن بغایت دلگیر گشته دانستند که مراد او چیست اگرچه

رجوع لمخیم قریب ہفت ہشت ہزار کس از سوار و پیاده
در موکب عالی جمع گشتند و چمن اقبال آن نوباده بوستان
سلطنت آب و رنگ تازه پیدا کرده مجدد استقلال تام
یافتند و محالات مذکوره از سر نو بید تصرف و اقتدار جناب
شاهی درآمده شوکت و دبدبه زیاده از سابق بظهور رسید و قریب
شش ماه بفراغت تمام روزگار گذرانده بهی مایه کان بی سر و
سامان سلو فی الجمله نان شبینه بدست آمد لیکن چون جرات
و شجاعت آن یگانه گوهر محیط سلطنت و گرامی ثمر نهال
خلافت بی نظیر افتاده بود کمند همتش این بست و دیوار های
قصبه جات سلو در نظر نیاورده آرزوی ملک گیری و دشمن کوبی
در ضمیر الهام پذیرش متمکن گشت و نمک حرام جبن بر مافی الضمیر
جناب شاهی مطلع شده وز جمیعت و استقلال آگاهی یافت
بحکم آنکه ع نیش عقرب نه از پی کین است ، مقتضای
طبیعتش این است ، توهم کمال در خاطرش راه یافته و نخست

ابواب

القصه چون عنبر خواجه سرا شقهٔ خاص را رسانید و در خلوت پیغام
زبانی نیز خاطرنشان مبارک گردانید از استماع این اخبار بسیار
ملول و محزون گشته در فکر دور و دراز فرو رفتند و بعد از مشاورت
و کنکاش بر عدم رفتن حضور پرنور جازم گشته بعد از دو روز خواجه
سرای مذکور را اجازت مراجعت داده در باب عدم رسیدن جحف
بمعاذیر دلپذیر تمسک جستند و ملکه حرام از رویداد این مقدمه سراسیمه
گشته دیوانه وار معروضداشت که دیگر باره شقهٔ تاکید در باب
متوجه شدن ایشان بحضور پرنور ارسال فرمایند و این مرتبه نیز
جواب شقه برخلاف مخالف باز پس آمد و بهمین دستور تکرار
سوال و جواب بر حد افراط رسیده هر بار جناب عالی
رونده ها را بی نیل مقصود باز میگردانیدند آخر الامر قرار یافت که
آرای بارگاه عصمت زیب افزای تختگاه عفت نتیجه اعاظم السلاطین
نقاده اکارم خواقین حضرت ملکه جهان دیباچه نظم امور عالمیان
نواب زینت محل والدهٔ ماجدهٔ آن یگانه گوهر محیط سلطنت

دو سه کلمه درباب درگذشتن ازین اراده باو درمیان آوردند
لیکن آن کوته اندیش اصلا بسمع رضا جا نداده عرض کرد که البته
بحضور طلب باید داشت لاعلاج حضور نمک حرام شقه بدستخط
خاص بدین مضمون قلمی نموده مصحوب عنبر خواجه سرا نزد مهابت پور
خلافت ارسال داشتند که شوق دیدن آن فرزند بیشتر است
و بحضور آن قرة العین احتیاج تمام باید که بمجرد ورود این سرافراز نامه
کماشتگان خود را در محالات گذاشته باستعجال تمام دولت
قدمبوس دریابند و درین امر محتاج تکرار ترسیل فرامین نباشند
لیکن گویند که حضرت بزبان عنبر نهانی پیغام داده بودند که زنهار
بصدد زنهار فکر آمدن حضور نخواهند کرد که این حرام نمک اراده فاسد
نسبت باو شما دارد تا مقدور باطراف بلاد بحکم انکه ارض الله واسعة
روزگار بسر برند و منتظر لطیفهٔ غیبی باشند و در ظاهر عدول حکم
مرا جایز داشته درباب عدم آمدن بمعاذیر دلپذیر تمسک خواهند
و از فکر کار خود غافل نباشند که معاندی قوی در کمین است

القصه

جمشید نظیر و صبح سیمای مشرق ضمیر بمقتضای همت بلند بر وفق
خواهش پدر عالیقدر بتاریخ چهاردهم شهر مذکور نواب زینت
محل و شاهزاده مرزا بابر را اجازت معاودت داده صریحاً اظهار
کردند که بر قول و عهد آن ملک حرام اعتماد ندارم در اینصورت آمدن
من بحضور پر نور از صلاح دولت مستبعد مینماید و بعد از ترخیص ایشان
خود بدولت از قصبهٔ جهجر کوچ نموده عازم محال دادری گردیدند و نام
برده با بی نیل مقصود از جهجر مراجعت نموده بتاریخ شانزدهم
بحضور پرنور رسیده آنچه گفت و شنیدی که درمیان رفته بود
یک یک بسمع حرام رسانیدند و ظاهر کردند که ایشان اصلاً دل بهادا آمدن
اینجانب نمیشوند او از استماع این خبر در غضب رفته دولت که سخنان
فریب آمیز و کلمات مکر انگیز او در دل حق گزین ایشان اثر نکرده
فایده بران مترتب نگشت درحال پردهٔ حیا و آزرم را بیکبارگی
دریده و از خدا و رسول او شرم نکرده و از باز خواست روز جزا نا اندیشیده
رفیع الدوله را که سپه سالارش بود مع سیف الدین محمد خان

گرامی ثمر نهال خلافت بهمراه شاهزاده مرزا بابر رفته بدانچه خاطر
مبارک به قبلیه گراید واطمینان بابدعهد و پیمان از جانب نمک حرام
بایمان موکد ساخته بانواع دلجوئی وخاطرداری جناب عالیه
بحضور پرنور بیارند وایشان بموجب فرمان بتاریخ نهم جمادی الثانیه
سال مذکور روانه جهجر گشتند و بتاریخ دوازدهم ملاقات نموده آنچه
پیغامیکه نمک حرام از زبانی بادشاه حواله نموده بود خاطرنشان کردند
و درباب روانه شدن بحضور پرنور و دست برداشتن ازین مکابره
لاطائل مبالغه بسیار بتقدیم رسانیدند لیکن آن منظر کرده سعادت
ازلی و دست پرورده لطف لم یزلی اصلا گوش بر پیغام فریبنده
نمک حرام ننموده رضا برفتن حضور ندادند و بعضی میگویند که حضرت
ظل سبحانی برخی از نقود و جواهر پنهانی ارسال داشته پیغام
داده بودند که باید که آن فرزند دلبند این مبلغ را در وجه مصارف
مواجب سپاه بکار برده با نمک حرام در مقام پیکار و عناد باشد
و هرگز بصلح و صلاح در نداده فکر آمدن حضور ننماید القصه آن خورشید رای

جنجه

وچهارم ماه مذکور نام برده ها با فوج متعینهٔ خود روانهٔ آن سمت گشته منزل
نخست در بهادرگره نمنجه بهادرخان بلوچ باسته چهار هزار سوار و توپخانهٔ بسیار
همراه شده روز دیگر از آنجا کوچ واقع شد و بفرخ نگر رسیدند موسی خان مراسم
ضیافت بتقدیم رسانیده با شش هفت هزار جرار بلوچ طریقهٔ رفاقت
بمنجه عهده هر اولی این رزم و پیکار بذمهٔ خویش گرفت و رفیع الدوله
دو روز بموجب درخواست موسی خان در فرخ نگر توقف نموده بیست و هشتم
ماه از آنجا کوچ نموده با ده دوازده هزار سوار بلوچان وغیره عازم ادری
گردیده و درینوقت جناب عالی موضع دادری را حصار داشتند و قریب بود
که معاملهٔ آنجا برحسب مراد دولتخواهان حسن سرانجام یابد که ناگاه صیت
توجه افواج مخالف بسرکردگی رفیع الدوله بعزم جنگ و جدال بعرض
والا رسیده دل نگران ساخت و از استماع این اخبار موحش
مجلس کنکاش منعقد ساخته از بعضی مشیران دولتخواه در باب تدبیر
این اهم مصلحت بازجستند بهادر مجلی و نوبت خان که در اولا صاحب
اختیار سرکار والا بعضه بعرض رسانیدند که بالفعل صلاح وقت آنست

با دو هزار سوار از نوکران جدید خود بمقابله فرستاد و بنام موسی خان
پسر کامکار خان بلوچ زمیندار فرخ نگر که بکثرت افواج خود از سایر
زمینداران آن نواح ممتاز است و در نیولا بتازگی حق نمک در سلک
دولتخواهان و داعیان نمک حرام منسلک گردانیده بود و به بهادر خان
بلوچ که او نیز از زمرهٔ هواخواهان و سببه سالارش بود و بجمعیت
شایسته امتیاز داشت احکام تاکید بدین مضمون نوشته ارسال
داشت که چون مهین پور خلافت از جادهٔ اخلاص منحرف گشته از
فرمان بادشاهی گردن پیچیده سر عصیان و طغیان دارند بنابرین
رفیع الدوله سید جمیل الدین خان مع سیف الدین محمد خان با افواج
دریا امواج از حضور پر نور رخصت یافته روانهٔ آن سمت گردیده اند باید
که آن دولتخواهان با جمعیت موجودی خود همراه ایشان اختیار
نموده و از سخن صلاح و صواب در نگذشته بدانچه مامور سازند
در حال بعمل آرند که موجب مجرای عظیم آن زبدهٔ وفاکیشان راسخ
الاعتقاد است و درین باب تاکید اکید دانند **بالجمله** بتاریخ بیست

وچهارم

بلیغ مینمودند درین اثنا رفیع الدوله بموجب پند و نصایح آن مخالف
تیره درون و کجگرای بخت نگون از در صلح و صلاح و تملق و چاپلوسی
درآمده معروض داشت که حضرت باید کدام اعوان و انصار قدم
ستیز و آویز افشرده دل بهار رزم و پیکار و قتال و جدال گشته اند
بالفرض و التقدیر اگر بعد از کشت و خون مردم بسیار بر ما ظفر یافتند
مثل ما دیگر سرداران بسیار با افواج بیشمار متواتر و پیهم خواهند رسید
و تا کجا عهده برآی آنها خواهند شد سخن این چند نا آزموده کار خوش آمد گو را که
برای سود خود نقصان دیگری منظور دارند بسمع التفات نباید شنید
که صلاح دولت نیست و اگر خدا نخواسته از همین افواج چشم زخمی
با ولیای دولت قاهره برسد در آنحالت تصور فرمایند که کار بکجا منجر
خواهد شد هنوز هم پرده از روی کار برنیفتاده و سخن به دور و دراز
نکشیده عماد الملک سوای حسن اخلاص و رسوخ اعتقاد نسبت
بجناب عالی مرکوز خاطر ندارد و چندی از مردمان کوته اندیش که
مزاج مبارک را محض برای رواج کار و رونق بازار خود از جانب وزیر

که با کلانان این محال طرح صلح و صلاح انداخته و ایشان را استمال ساخته
همراه موکب سعادت باید گرفت و به تعجیل تمام از اینجا معاودت
نموده بمقابله بیکامان بی ادب شتافته سزای خیرگی و زیاده سری
که از بدرگی و فرومایه گوهری از حد برده اند در دامن روزگار ایشان باید
انداخت شاه ظفر جنود تائید سپاه این رای را مستحسن داشته
حل و عقد این کار را برای رزین بهادر مسیحی مفوض داشته در استعجال
این امر تاکید فرمودند و خواجه سرای مذکور همان وقت با سرداران و
کلانان محل دادری طرح آشتی انداخته و هر یک را استمال خود
ساخته معامله را بمقتضای وقت انفصال ساخت و برخی سوار از ایشان
همراه موکب عالی گرفت غره رجب از موضع دادری معاودت
نموده صفوف نبرد آراستند و روز دویم عساکر قاهره که بآئین
شایسته تربیت یافته بود بجرگت آمده در برابر آنگروه ابتر بد اختر
که زیاده از چهار پنج کروه فاصله در میان نبود مخیم سرادقات اقبال شد
هر یک بجا و مقام خود قرار گرفته در پاسبانی و محافظت خویش سعی

بلیغ

49

وجدال در رزم و پیکار بتحریص و ترغیب بهادر مجی و نوبت خان وغیره آن
پهقانی باین اعزه بپیغام تهدید و تشدید داده گفته فرستاد اگر جناب
عالی سلا بصلح و صلاح و رفتن حضور پر نور رضامند نخواهند ساخت
عماد الملک خان و مال و ناموس شما سلا بتاراج داده بخاک برابر
خواهد ساخت و هرگاه ایشان بدولت و اقبال برپوند درانوقت تصور و
قیاس نمایند که جای بودن آن عزیزان در شهر کجا خواهد بود لازم آنست که
بهر نهجی که تیسیر پذیرد مزاج مبارک سلا بصلح و صلاح رضامند سازند تا حسن
سعی این مراتب بوزیر گذارش نموده تاریخ نیک آنزا بد امن روزگار
آن برادران اندوخته شود از راه دوستی و اخلاص سخن مشفقانه کرده شد
بیشتر اختیار است چون تهدید نامه بصاحبان نا آزموده کار رسید
از غایت بیم و خوف هوش از مغز ایشان پرواز نموده قالب بی روح
گشتند و آخر الامر باهمدگر مشاورت نموده بران قرار گرفت که بهر
روشی که توانند و دانند جناب عالی سلا بصلح و صلاح راغب
و مایل ساخته از سر جنگ و عناد در گذرانند بنابرین قرار داد

نمبرنو

بشورش در او راه اندازد اصلی ندارد این پیر غلام هم از رنگ
بر و راه کان این دولتکده است هرگز سخنی که از آن غبار ملال بر
دامن دولت نشیند بعرض جناب عالی نخواهد رسانید صلاح
آنست که کمی شنگار از درین محالات معین ساخته تحفه بدولت و
اقبال لازوال بحضور موفور السرور مراجعت نموده و جاده مخالفت
در نوردیده ناحق کشت و خون این قدر مسلمین تجویز نفرمایند و این
پیر غلام تعهد مینماید که بعد رفتن بزودی تمام هر نا جنسی که طبع مبارک
اقتضا فرماید رخصت خواهد شد و درین قرار و مدار سر مو تفاوت
نیست و نخواهد شد بالجمله چون این پیغام رفق آمیز مدارات انگیز
رفیع الدوله که مبنی بر عذر و فریب بود بسمع جناب عالی رسید
موافق همت بلند خود از جا نه درآمده همچنان بر جنگ و جدال اصرار
داشتند و در جواب گفته فرستادند که حرف همان است که سابق
پیغام داده ایم یعنی رضا برفتن حضور نخواهیم داد درین معامله هرچه
بشود بشود چون او معلوم کرد که باعث اصرار و استقرار ایشان بر جنگ

و جدال

نگاهبانی وی نعمت آبادی عظیم راه می یابد چنانچه اندکی از بسیار
درین شگرف نامه ایراد یافته و چون بدین کار عنایت است نه
ساختگی و درین معامله دولت است نه پرداختگی درین هنگام چنین
جناب شاهی بر وفق مشیت الهی و از استماع کلمات مکر و ریب
و تحریص و ترغیب این ژولیده رایان دل فریب سرانجام امور
صلح و صلاح و نبرد و پیکار برای ناصواب این گروه بی شکوه مفوض
داشته خود را برکنار کشیدند و این تهی مغزان بی عقل بتعجیل
تمام کسان نزد رفیع الدوله و سرداران بلوچ فرستاده پیغام
دادند که بموجب درخواست و استدعای شما مشفقان مزاج
مبارک را که اصلا دل نهاد مصالحه نبودند بحکمت عملی و مساعی
جمیله مایل و راغب صلح ساخته ایم مشروط برانکه جمله ارکان حاضر
الوقت خاطر مبارک را از جانب وزیر باستحکام پیمان مطمئن
سازند و حسن تردد این مخلصان بحضور وزیر اظهار نموده صله این
خدمتگاری نمایان بکار برسانند جمله سرداران مخالف از استماع

روز دیگر بالاتفاق بعرض والا رسانند و بانواع تحریص و ترغیب
گذارش نمایند که صفوف نبرد آراستن و به پیکار برخواستن
صلاح دولت نمی نماید و عقل عاقبت اندیش تجویز نمیفرماید دریں وقت
که جملهٔ سرداران مخالف بعجز و الحاح طالب صلح و صلاح اند و توکید
پیمان بایمان مستحکم میسازند و متعهد میشوند که بعد از رفتن حضرت
بحضور پر نور و صفای خواطر جانبین عنقریب بهر رسمیکه خواهش
طبع مبارک اقتضا فرماید وزیر از فرمان والا شان عدول نخواهد ورزید
پس مقتضای وقت آنست که این جملهٔ ارکان عمده را ممنون خود
ساخته و عهد و پیمان موکد گرفته روانهٔ حضور موفور السرور شوند و در
آنجا رسیده از وزیر نیز طرح دوستی و وداد انداخته خاطر رمیده
اورا از جانب خویش مطمئن سازند و چندی دیگر بازمانه بسازند
و منتظر فرصت باشند تا به بینند که از پردهٔ غیب چه بظهور میرسد
لیکن بجانب تقدیر چون امری میخواهد که ظاهر شود بقدر بی پروائی
و خود غرضی بارکان کار آگهی ملحق میگردد و ازین سبب در شرایط

باطنان چند که از کمال بی ادبی و نمک بحرامی آمده هنگامه رزم
و پیکار بر پا دارند در عرصه دو گهری تار و مار ساخته دمار از روزگار
ایشان می برآریم این مشت خسان چه قدرت دارند که تو بروی
قبله و کعبه خود ایستاده یک توانند کرد و بالفرض والتقدیر اگر
رضا بصلح و صلاح میدهند پس البته یکمرتبه میدان حرب گرم باید ساخت
تا آرزوی در دل این فدویان جان نثار نماند اگر از فضل ایزدی
بفتح و ظفر اختصاص یافتند فهو المطلوب والا بعد از کشته
شدن این دولتخواهان سر رشته اختیار بدست حضرت خواهد بود
مناسب وقت بعمل خواهند آورد و سرگروه این سعادتمندان میر جعفر
داماد بیگ وغیره جماعه داران موکب عالی بودند جناب
شاهی از استماع این استقلال و نبردی همت عساکر نصرت
مآثر خویش مسرور و مبتهج گشته هر یک را با لطاف و عنایات
بیکران مخصوص ساخته و تسلی بخش خواطر گشته فرمودند که
بالفعل مقتضای مصلحت همین بوده هیچ مضایقه ندارد بحضور

این پیغام روح پرور از حد افراط مسرور و شادان گشته آنچه
از عهد و پیمان و قول و ایمان که زیاده از اندازه است بروفق خواهش
ایشان و بر طبق ارشاد جناب عالی جمعه سلاطین قبول متکفی
ساخته خاطرهای طرفین بالکلیه مطمئن ساختند و جناب
شاهی مصالحه را راضی شده رفتن حضور پرنور قبول نمودند
درین هنگام جمله عساکر نصرت مآثر که قریب هفت هشت هزار
کس بودند برغبت تمام و خواهش مالا کلام مستعد جنگ و قتال
بجهه اصلا هراسی از طرف کثرت حریف پیرامون خاطر نداشتند
چون سخن صلح و صلاح درمیان آمد و جادهٔ رزم و پیکار در نوردیده
گشت جمله خورد و بزرگ لشکر سوای آن دو سه برهم کار معامله
که ذکر آنها بالا گذشت برین مصالحه انکار بلیغ نموده عرض کردند
که حضرت بدولت چرا بصلح رضا میدهند این حرف بر تمام عالم
پوشیده نیست که نمک حرام بد قول و بدعهد است و بر سخن او
اعتبار نباید کرد انشاء الله تعالی بیمن جناب اقبال عالی این کور

باطنان

بعوند بگوشش بیہوشش رسانیدند و او ازین مژده بکمال
فرح انبساط از جا درآمده خیلی مسرور خاطر گشت و بیزدهم
ماه مذکور از بہادر گره کوچ فرموده بر سر چیلک نزول اجلال فرموده
و در روز در انجا رحل اقامت افگنده سیزدهم بہمعنانی نصرت
و اقبال سوار شده و بہادر خانزاد در موکب سعادت همراه گرفته
متصل جوکیه بره که در سواد شهر شاه جهان آباد واقع است
رسیده اعلام نصرت انتما مرتفع ساختند و بلوچ مذکور
نزد ملک حرام آمده ملاقات نموده و او همان روز مهدی قلیخان و سیف
الدین محمد خانزا برای تحریض و ترغیب چندین امورات فرستاده
و نام برده ها سعادت ملازمت حاصل نموده و بعد سوال و جواب
بر ما فی الضمیر جناب شاهی مطلع گشته و از پیشگاه حضور
رخصت معاودت یافته و در اینجا رسیده آنچه از زبان و حی
ترجمان صاحب گشته بود با او تقریر نمودند و ظاهر است که پاسخ آن
برگزیده لطف و عنایت الٰه آنست که بسبب قرب وصول

میروم اگر مصالحه برحسب دلخواه حسن سرانجام می یابد فهو المراد
والا امر دار از همه وقت میدان رزم و پیکار وسیع است با جمله
چون عقیدتمندان راسخ الاعتقاد از زبان مبارک ولی نعمت خود
این سخن بشنیدند دانستند که مسیحی حضرت گلستان دلفریب
بمصالحه رغبت دارند بنابرین لاچار مهر سکوت برلب زدند و علاجی
دیگر نیافتند بتاریخ چهارم رجب سال مذکور عهد و پیمان
از جانبین درمیان آمده رفیع الدوله سعادت ملازمت حاصل کرده
بنوازش خلعت ممتاز گردید در روز دیگر از مکان مصالحه کوچ نموده
عازم جهجر گشتند دیگر روز در انجا توقف فرمودند نهم داخل بهادر
گره شدند و بهادر خان بلوچ مراسم ضیافت و پیشکش آیین
شایسته بتقدیم رسانید و رفیع الدوله و سیف الدین محمد خان
برای اظهار حسن تردد و نوید وصول این واقعهٔ جان بخش روح
افزا بهمان روز بتک پاشتافته و بشش نمک حرام رسیده آنچه
از مساعی جمیلهٔ خویش که در باب رفع مواد نزاع بظهور آورده

خود بند الود ۶ این کلام و پیغام آن مفتی دولت و اقبال را
مبنی بر خدعیت و تزویر انگاشته و بخار غرور و پندار بکاخ دماغ
خود راه داده بکمال تغافل و تساهل درگذرانید و هیچ جواب را
و نعم نفرستاد خیال باطلش آنکه اکنون که در اینجا تشریف
آورده اند در اندک ایام بسبب طلب و تنخواه افواج خود بخود
ملتجی میشوند حاجت تردد نمانده و غافل از آنکه سر انجام کاران کارخانه
ایزدی تقدیر همین ذهولت او را سبب افزایش عروج
دولت و اقبال خواهند ساخت و بازار و نشو و نمای شاهی او را
او را رونق و رواج دیگر خواهند بخشید بالجمله چون دو سه روز
برین ماجرا درگذشت و هیچکس برای سوال و جواب نرفت
جناب عالی از مشاهده اینحالت حیرت زده کار خود ماندند
زیرا که نه روی اعلان داشتند و نه رای باز گشتن درینوقت از پرده
غیب بتعطیه انگیخته شد که ارباب ملال را اعتضاد بهم رسید و
بیان اینجمل برینمنوال است که چون جناب شاهی متصل چوکی هزاره

ملیه فضل لطیف و هنگام تحصیل مبلغ به نگاهداشت جدید
حکم کرده بودم و عساکر وافر در سلک ملازمان من منتظم گشته اند
و هنوز قدری قلیلی از محالات بحصول نه پیوسته بود که مکابره
شما در باب توجه من بحضور پرنور بسر حد افراط رسیده هر چند
بوجوهات متعدده به پیغام و نامه و تصریح و کنایه خاطرنشان کرده شد
مفید نیفتاد لاجرم جهة حصول رضای آن برادر دودمان که از آبا و
اجداد خانه زاد موروثی این دودمان عالیشان ما است دست از
جمیع کار و بار باز داشته آهنگ آمدن حضور موفور السرور کردم اکنون
که بدینجا رسیده ام جمله حشم و خدم تقاضای طلب و تنخواه خود
دارند و بی رضای ایشان حرکت من از اینجا بغایت دشوار است هرچند
در تسلیه خاطر ایشان سعی بیشتر میرود فایده کمتر میدهد
اگر آن راسخ الاعتقاد تحفه تا اینجا قدم رنجه فرماید و بطریقی ایشان مردم را
رضامند سازد ممکن است که معامله انفصال یابد لیکن آن کوته
اندیشی از غایت تبه سگالی بحکم آنکه ع کافر همه را بکیش

خود

کمر اعانت وامداد آن مبنی دولت واقبال بر میان جان مستحکم
بر بسته بیک ناگاه بتاریخ شانزدهم شهر مذکور روز یکشنبه
از جای مقام خویش کوچ کرده با پنجهزار سوار جرار آمده وسعادت
قدم بوس حاصل نموده سر مفاخرت خود باوج فلک رسانید
جناب عالی از بن آمدن او بی سابقهٔ فدویت اندک ملول گشته
قیاس دیگر بخاطر مقدس خود راه داده بودند چه درانوقت برهمه کس ظاهر بود
که جملهٔ سرداران مرهته فرمان بردار نمک حرام اند ظاهرا اینهم
برطبق اشاره او آمده باشد لیکن چون او در تملق و فروتنی افزوده
دقیقه از دقایق آداب شاهانه فرو گذاشت نکرد لهذا با لطاف
بیکران واشفاق بی پایان او سر استمال ساخته مجلس خلوت
منعقد کردید وازینحرکت او استفسار درمیان آمد معروض داشت
که سوای امداد واعانت امری دیگر موکوز خاطر ندارم غلام
از جملهٔ خدام وملازم خود تصور فرمیده هر امری که ارشاد
خواهند فرمود بمنت دل وجان در تقدیم آن کوشش فراوان

نزول اجلال فرموده مترصد آن بودند که آن حرام ازروی

یک جهتی ویکتا دلی باستقبال شتافته وپیمان را بالمشافهه

بایمان موکد ساخته آنچه لازمهٔ غلامی وخانه زادیست بتقدیم

خواهد رسانید دریخا خلاف قیاس بظهور رسیده مجدداً

بنیاد افعالش برمکر وفریب معلوم عالمیان گردید وازین آن

خود بسیار نادم وپشیمان گشته درتسهیل این عقده فکرها

بکار می بردند لیکن هیچکدام راه بمقصد نمیرفت لاچار بادل حزین

وخاطر غمگین انجا نشسته انتظار لطیفه غیبی می بردند واز

هیچ سو مونس وغمگسار ومعاون ومددگار نداشتند که درین اثنا

لطف حق در پی امداد درآمده ایتهال راو مرهته علت غائی

وسبب صوری حصول مقصود گردید یعنی مرهته مذکور که یکی از

اعیان وارکان راو ملهاریه وبرای بعضی امور ضروری باده دوازده

هزار سوار آنطرف دریای جون متصل قصبهٔ بهنکیل اقامت

داشت از استماع غرور وپندار وعداوت ونزاع نمک حرام

نمک حرام ز

55

ملک بنده ؛ امید تازه و دولت قوی و بخت جوان ؛ فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار ؛ سپهرش زکاب و زمانه زیر عنان ؛ درینوقت اکثری از ملازمان درگاه بامداد شعور ناقص حیف پای اندیشه از جادهٔ راستی بیرون گذاشته سبب رفاقت مرهته افسرده خاطر گشته و ترک ملازمت نموده جدائی اختیار کردند و برخی از گروه سعادت پژوهان که همه وقت و همه حال لبیان سایهٔ اقبال دنبال و لی نعمت خویش را نمیگذاشتند با بسط و انشراح تمام رفیق مرکب سعادت گشته همراه شدند و سرگروه این فدویان با اخلاص میر جعفر و امان بیک با چندی از سادات بارهه بودند القصه چون این اخبار هوش ربا بسمع نمک حرام بتفصیل رسید و رفاقت مرهته بیقین پیوست اختر حیات و کوکب نجات خود را در خانهٔ وبال راجع دیده خوف در جوش و استیلا یافت و دود حیرت از دماغش بر آمده مانند ماهی آب در شبکه اضطراب طپیدن گرفت هر چند تیر تدبیرش از شست قضا بیرون جسته

خواهد نمود و بر صدق این مقال قسم کند اجل در میان آورد به جزم
راسخ و نیت درست خدمتگار و فرمان بردار گردید و خاطر مبارک
از جانب خویش مطمئن ساخت و چون عهد و پیمان اقوام مرهته
بغایت شهرت داد و خلف عهد از ایشان تا حال بوقوع
نانجامیده لاجرم مدار حل و عقد معامله خود به ید اقتدار او
مفوض داشته از زبان مبارک فرمودند که بیت سپردم بتو
مایه خویش را ؛ تو دانی حساب کم و بیش را ؛ و بعد از عهد و پیمان
سخن بران رفت که بالفعل باطراف مملکت توجه فرموده چندی
روزگار بسر باید برد و هرگاه که قابو بدست افتد و روزگار بر مراد
رود مکنون ضمیر را بظهور باید رسانید و برهمین قرار داد
کوچ بر کوچ فرموده و کوس شاهی بلند آوازه ساخته و ابتهال را
بمراتب بلند خواهی شرف اختصاص بخشیده اسعد اوقات و
این آنات باتفاق جنود آسمانی و تائید عون عنایت ربانی
بصوب بهنکیک نهضت فرموده و جهان بکام و فلک داعی و

ملک

یکبار کی جبن بلنکان شکاری حمله آور گشته بر کثرت اعدا
افتادند و قدری زد و خورد در میان آمده فوج نمک حرام فرار اختیار
کرده غلبه مرتبه بوقوع انجامیده قریب بود که مالا باشی گرفتار
شود لیکن بپای مردی خویش نجات یافت و اسپش را نیزه
رسید و آخر الامر خائب و خاسر در کمال ندامت و شرمندگی بحضور
آقای خود رسیده عذر فرار مردم در میان آورده و مردم اردوی
معلی در زمانی سلامت از دریای جون عبور نموده بلشکر ظفر اثر پیوستند
بالجمله جبن نمک حرام دید که منصوبه کار بدینگونه نشست و مخیله
باطلش وضع دیگر پیدا کرد از سر نو در تدبیر این مقدمه برنشسته بموجب
الهام شیطان رجیم دلیر سنگه را بتعجیل تمام نزد ایشان را او
فرستاد تا او را بافسون طمع نقد و جواهر مطیع و منقاد خود ساخته
بهر طریقی که مناسب وقت باشد بعمل آرد او بموجب حکم آن
کافر نعمت همان وقت از دریای جون عبور نموده در صاحب گنج منزل
گزید و روز دویم نزد ایشان رادر رفته دام مکر و فریب و خدیعه و غدر

بجز وسواي ندامت وپشیماني امري دیگر متصور نداشت

لیکن ازانجاکه دانشوران پیشین عادت را طبیعت خامه

گفته اند هر که بعادت بد معتاد شد مثل کژدم در نیش زدنی

بی اختیار است سو سیاهی از جبین کی رود که خود رنگ است

مخالف تیره درون وکجگرای بخت نگون برهنمونی ادبار

ملا باشی خان را با گروهی از افواج نکبت آثار که از دو سه روز در

گرد حویلی خود وقلعهٔ مبارک مسلح ومکمل حاضر میداشت بر سر

بهیر وبنگاه فرستاد تا تاراج نماید و نگذارد که احدي از دریای

جون عبور نموده بلشکر ظفر اثر ملحق گردد او باگروه انبوه بتعجیل

تمام روانه مقصد گشته متصل بگذر خضرآباد بر سر بنگاه افتاده برخی را

از بیچارگان بقتل رسانید وشروع بتاراج ویغما نمود درین اثنا

قریب پانصد سوار مرهته اینهلک راو برای محارست بنگاه گذاشته

بود تا با حتیاط تمام همراه خود بیارند و اینمردم از بهیر بتفاوت

نیم کروه کمین کرده میرفتند از دیدن چره دستی افواج مخالف

بلکهای

ناجوانمردانه و در دماغ ناپاکش افتاد و بیگانه‌وار پای خود

از جادهٔ راستی و سداد بیرون نهاده و سر به پی بازیچه برآورده

با دلیر سنگه در ساخت و بتاریخ نهم شعبان سال مذکور از اتوپ

شهر معاودت نموده متوجه شهر شاهجهان‌آباد شد و چهاردهم باز

بقصبه بهنکیل رسید و هفدهم متصل صاحب‌گنج آمده مقام نمود و جناب

عالی در اثنای طی مراحل و قطع منازل روز بروز از مشاهدهٔ این حالات

تماشاگر ایزدی تقدیر گشته و از تخلف معاهده اقوام مرهته تعجب‌ها

نموده سوای مصابرت و سکونت تدبیری دیگر نیافته خود را درگرو

عنایات

پهن گسترده در جابلوچی و تطمع دقیقه فرونگذاشته می نمود اگرچه
مرتبه مذکور لخت از حرف و حکایت شیرین و چرب او لغزش
نخورده بر عهد و پیمانی که نموده بود ثبات قدم ورزید امّا آخر الامر
فسون و نیرنگ آن سحر پرداز تاثیر تمام کرده بر مبلغ ده لکهه
روپیه بکارسازی رضامند شد که دست از اعانت و رفاقت
بر میدارم و در همین گفت و گو دو منزل از بهانکیل کوچ کرده
تا با نوب شهر رسیده و قلیلی مبلغ از محال سکندره و غیره بحصول
پیوست امّا دلیر سنگه هر روز سخنان فریبنده مشتمل بر وعده
باغ سبز بگوش بهوشش می رسانید و از امداد و اعانت امتناع
می نمود تا آنکه آن بدکیش بدعهد که خود بخود طوق بندگی در گردن جان
افکنده بقدم انقیاد و اذعان آمده بود و بپابوس جناب عالی
سرافراز گشته و بصنوف تربیت و نوازش اختصاص یافته و چندی
بوظایف خدمت و ملازمت قیام نموده دفعةً دیو غرورش راه زد
و بتطمیع و تحریص این و آن سودای مخالفت و بی جهتی که کار

ناجائز